

هرگز نباید از خیانت و جنایت "حجتیه" غافل ماند و آن را فراموش کرد!

"جنبش مردم" خواهان تغییر ترکیب طبقاتی در حاکمیت است!

گفتگوی رادیویی در تاریخ ۷ شهریورماه جاری، بنا به خواست رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان مقیم امریکا (رادیو ایران)، راه توده نظرات خود را پیرامون رویدادهای ایران در برابر سئوالاتی که از سوی یکی از برنامه سازان این رادیو عنوان شد، تشریح کرد. این گفتگو، در همان تاریخ از این رادیو پخش شد. برای آگاهی علاقمندان از نظراتی که در این گفتگو مطرح شد، آن را از روی نواری که در امریکا تهیه شده و برای راه توده ارسال شده، پیاده کرده و در زیر می آوریم.

"راه توده" دارای کدام هویت حزبی است و انگیزه های انتشار آن کدام است؟

شاهنشاهی را پشت سر گذاشته بودند و پرچمدار نسل جدید توده ای محسوب می شدند. سرانجام، این جلسه صلاحیتدار در سال ۶۰ در فروردین ماه این سال تشکیل شد. این جلسه با نام "پلنوم وسیع هفدهم" در تاریخ حزب ما ثبت شده است. پلنوم وسیع، که چیزی شبیه کنگره حزبی است، به این معناست که کادرها، پیشکسوتان، اعضای رهبری قدیم و جدید در آن شرکت داشتند.

این پلنوم در شرایطی برگزار شد که فعالیت علنی حزب ما در جمهوری اسلامی روز به روز محدودتر می شد، به کتب حزبی اجازه انتشار نمی دادند، خطری قطعی تعطیلی "نامه مردم" وجود داشت و یگانه نشریه ای که هنوز امید به انتشار آن وجود داشت جزوهای پرسش و پاسخ دکتر نورالدین کیانوری بود. در این پلنوم وسیع، این وضعیت و احتمالات آینده نیز مورد بحث قرار گرفت و تصمیم گرفته شد افرادی برای دایرکردن یک نشریه در خارج از کشور که منتشرکننده دیدگاه های حزب ما و مشی حزب توده ایران باشد، به خارج از کشور اعزام شوند. کلیات این نظر مورد تأیید قرار گرفت.

اتفاقاً، پس از همین پلنوم روزنامه "نامه مردم" توقیف شد و پیش بینی پلنوم درست از آب درآمد.

این راه هم در همینجا و به یاد یکی از برجسته ترین کادرهای حزب توده ایران و یکی از موفق ترین روزنامه نگاران سیاسی ایران بگویم، که در همین پلنوم وسیع، "رحمان هاتفی"، سردبیر دوران انقلاب روزنامه کیهان، که با نام مستعار "حیدر مهرگان"، بعد از انقلاب به جمع رهبری حزب توده ایران پذیرفته شده بود، بعنوان عضو هیات سیاسی و سردبیر روزنامه "نامه مردم" برگزیده شد. او ۵ سال پیش از پیروزی انقلاب سازمان "نوید" را، بعنوان تشکل مخفی حزب توده

س: قبل از هر سئوالی، اجازه بدید این سئوال را مطرح کنم، چرا که از ما می پرسند، نشریه راه توده سخنگوی حزب توده (ایران) است؟

راه توده: از ابتدای این گفتگوهای رادیویی، ما با هم یک قرار داشتیم مبنی بر اینکه گفتگوی ما وارد این مقولات نشود و عمدتاً در ارتباط با تحلیل اوضاع ایران باشد؛ اما از آنجا که ممکن است یک وقت این تصور پیش بیاید که ما پاسخی برای این نوع سئوالات نداریم، بسیار خوب، به این سئوال هم پاسخ می دهیم. لابد در رادیوی شما این سئوال مطرح بوده و یا شنوندگان شما پرسیده اند که شما مطرح کرده اید.

س: همینطور است. سئوالات مختلفی در این ارتباط به ما رسیده است. حتی برخی شنوندگان ما مطرح کرده اند که شما سخنگوی حزب توده ایران هستید.

راه توده: پاسخ به این سئوال شما و شنوندگانتان را من با اشاره به تاریخچه انتشار راه توده و هویت آن شروع می کنم.

حزب توده ایران، بعد از آنکه فعالیت علنی خودش را در جمهوری اسلامی شروع کرد، در کنار وظائف بسیار سنگین سیاسی و حزبی که بر دوش گرفت، از وظائف سازمانی خودش و بازسازی و باصلاح جوان سازی رهبری هم غافل نشد. در راس این وظائف، برپائی یک جلسه صلاحیتدار در داخل کشور و با شرکت کادرها، اعضای مرکزیت و بنیانگذاران حزب بود. حزب ما نیازمند ترمیم بدنه رهبری خود با استفاده از کادرهای جوان تر بود. کادرهایی که انقلاب بهمن ۵۷ را پشت سر گذاشته بودند، زندان های

اسلامی تشدید شد و در سال ۱۳۶۸ که آیت‌الله خمینی پایان جنگ را پذیرفت و هم‌چنین بازنگری بی‌سروصدای قانون اساسی و هم‌چنین پس از درگذشت آیت‌الله خمینی در سال ۱۳۷۰ به اوج خودش رسید.

شما در همین مرور تاریخی می‌بینید که بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی، در واقع یک تصفیه کودتائی در جمهوری اسلامی انجام شد. این تصفیه در تمام ارگان‌ها صورت گرفت. مثلاً در قوه قضائیه امثال موسوی اردبیلی و موسوی خوئینی‌ها را از راس قوه قضائیه و دادستانی کل جمهوری اسلامی کنار گذاشتند، در قوه مقننه امثال آیت‌الله کروبی و آیت‌الله بیات را کنار گذاشتند، در قوه مجریه امثال موسوی نخست‌وزیر، ابوالقاسم سرحدی‌زاده و همین رهبران امروز مجاهدین انقلاب اسلامی نظیر مهندس بهزاد نبوی، محمد سلامتی و دیگران را کنار زدند. بهرحال یک تصفیه کودتائی انجام شد.

س: من یادم هست که نشریه "رایگان" همان موقع نوشت، که انجمن حجتیه در یک کودتا قدرت را تصاحب کرد.

راه توده: ما هم با این نظر موافقیم و ای کاش آن‌چه را نشریه "رایگان" آن موقع نوشت، در مهاجرت اینطور رایگان به فراموشی سپرده نمی‌شد و باعث غفلت نمی‌شد. این کاملاً درست است. آنها توانستند در سال‌های جنگ، عدم حضور مبارزان سیاسی در صحنه سیاست، نبودن نشریات، نبود آزادی‌ها و متکی به زویندهای عظیم با مافیای فروش تسلیحات در جهان در ارگان‌های اصلی رژیم یکی بعد از دیگری جا خوش کنند و یا جاسازی شوند تا در لحظه مناسب سکان‌های اصلی‌تر را قبضه کنند. این لحظه مناسب در واقع بلافاصله پس از درگذشت آیت‌الله خمینی فراهم آمد.

این غفلت تنها شامل حال اپوزیسیون مهاجر و یا اپوزیسیون داخلی کشور نمی‌شود، بزرگترین غفلت توسط خود همین آقایان که بعداً شامل تصفیه شدند و حتی به محاکمه و زندان کشیده شدند، انجام شد. همین طیفی که اکنون از تحولات در جمهوری اسلامی دفاع می‌کند و آنها را طیف نواندیشان، تحول‌طلبان و چپ مذهبی می‌شناسیم. اینها همه در اطراف آیت‌الله خمینی بودند و بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی مشمول تصفیه کودتائی حجتیه و جریان نیرومند سرمایه‌داری بازار و دلال شدند.

در همین شماره ۸۷ راه توده که قطعاً بزودی به دست شما هم خواهد رسید، ما نامه‌ای را خطاب به آقای کروبی منتشر کرده‌ایم که خواهید خواند. ما در همین نامه نوشته‌ایم که این نگرش «خودی» و «غیرخودی» چه فاجعه بزرگی را در مملکت ما و در انقلاب مردم ما بدنبال آورد. از این فاصله بگریید، اگر نگریید مردم از شما فاصله خواهند گرفت.» من به شما توصیه می‌کنم که بخش‌هایی از این نامه را اگر صلاح خودتان دانستید، در برنامه خودتان و برای اطلاع شنوندگانتان بخوانید.

همینجا بگویم که این گفتگوهای اخیر ما با رادیوی شما مقارن شده‌است با هفته اول انتشار راه توده. خوب‌است، زیرا ما می‌توانیم استاد به مطالب منتشر شده در آخرین شماره نشریه خودمان بکنیم. همینجا بگویم که در همین شماره ۸۷ ما بخش‌هایی از مصاحبه محمدعلی عموتی را هم که در ایران و با روزنامه "صبح‌امروز" انجام شده، منتشر کرده‌ایم. نکات بسیار ارزنده‌ای را ایشان، بعنوان مبارزی که ۲۷ سال از عمر خودش را در زندان‌های رژیم گذشته و ج.ا. گذرانده مطرح کرده‌است. از جمله ضعف سازمانی جنبش ملی سال ۳۰ که همان ضعف تشکل و سازمانی جنبش بود و همین ضعف در جنبش کنونی. به این ضعف اساسی باید بصورت همه جانبه توجه شود. امیدوارم از این مصاحبه هم در برنامه خودتان استفاده کنید. بهرحال بخاطر داشته باشید، که این‌ها، حرف‌های شخصیتی است که ۲۵ سال در زندان شاهنشاهی نشست و به ضعف‌های جنبش ملی و دل‌تزلزل پیروزی کودتای ۲۸ مرداد فکر کرد و ۱۲ سال نیز در زندان جمهوری اسلامی در اندیشه ضعف‌های انقلاب سال ۵۷ فرو رفت و امروز حاصل ۳۷ سال اندیشه و بررسی ضعف‌های جنبش‌های انقلابی مردم ایران را با ما در میان می‌گذارد.

ما، در همین شماره ۸۷ راه توده تاکید بسیار روی ضعف سازمانی جنبش کرده‌ایم و راه‌حل‌هایی را هم مطرح کرده‌ایم. ما با این تفکر و تبلیغ اساساً مخالفیم که مدام بنویسیم و یا بگوئیم و بپرسیم که محمد خاتمی اینجا خوب عمل کرد و یا فلان جا بد عمل کرد. این حرف را خوب زد و آن یکی حرف را بد زد.

ایران در داخل کشور سازمان داده بود و نشریه بسیار معتبر و تاریخی "نوید" نیز زیر نظر مستقیم او منتشر می‌شد.

بهرحال، "نامه مردم" توقیف شد و بدنبال این رویداد، مسئله انتشار یک نشریه حزبی در خارج از کشور بیش از پیش جدی شد. سرانجام، یکی از شرکت‌کنندگان در همان پلنوم وسیع هفدهم، بنام دکتر فرهاد احمدی برای این هدف در نظر گرفته شد. ایشان که شغل و نام کوچکش واقعی و نام فامیلیش، بنا بر پاره‌ای ملاحظات مستعار است، در همان پلنوم وسیع به جمع رهبری حزب ما پذیرفته شده بود. او همان کسی است که پس از یورش به حزب ما، در مصاحبه‌های رادیویی و مطبوعاتی در خارج از کشور شرکت کرد و رسماً اعلام داشت که سیاست حزب ما در برابر جمهوری اسلامی و حاکمیت چندگانه آن، علیرغم ضربات سازمانی که به آن وارد آمده، در اصول خودش صحیح است و باید پیگیری شود.

بهرحال، ضربه و محدودیتی که رهبری حزب در پلنوم وسیع ۱۷ پیش بینی کرده بود، بسیار وسیع‌تر و غافلگیرکننده‌تر از آن بود که پیش بینی شده بود و به همین دلیل مشکلات بسیار جدی و زیادی را در داخل و خارج کشور برای حزب ما بوجود آورد.

راه توده، که پیش از یورش به حزب ما شروع به انتشار کرده بود، پس از یورش نیز تا یکصد شماره به انتشار خودش ادامه داد، اما از یکصدمین شماره به بعد کار انتشارش متوقف شد. این توقف حدود ۸ سال ادامه یافت تا آنکه در سال ۱۳۷۰ یکبار دیگر در خارج از کشور تصمیم گرفته شد بنا بر واقعیات در حال وقوع در داخل کشور، اوضاع و احوال داخل کشور و اوضاع جهانی، راه توده، با همان هویتی که پلنوم ۱۷، یعنی یکی از قانونی‌ترین و پر کیفیت‌ترین پلنوم‌های حزب توده ایران در نظر گرفته بود، منتشر شود. در این مرحله، البته علاوه بر دکتر فرهاد احمدی و عده‌ای دیگر، بنده خودم هم یکی از تصمیم‌گیرندگان انتشار دوباره "راه توده" بودم.

به این ترتیب دوره جدید "راه توده" طی ۸ سال گذشته بصورت منظم منتشر شده و مشی و نگرش آن نسبت به اوضاع ایران و جمهوری اسلامی، در اصول و پایه خود، همان مشی و سیاست شناخته شده حزب توده ایران در برابر جامعه ایران و نحوه عمل و نگرش شناخته شده حزب ما نسبت به جنبش انقلابی مردم ایران و باورهای مذهبی مردم ایران است.

البته، در این سال‌ها تغییرات زیادی در جامعه ما و در جمهوری اسلامی بوقوع پیوسته که این تغییرات بصورت اجتناب‌ناپذیر در منطبق سازی مشی حزب توده ایران در برابر جمهوری اسلامی در سال‌های اول پیروزی انقلاب، یا نگرشی که امروز باید نسبت به جمهوری اسلامی و ایران امروز داشت تاثیر داشته‌است. در حقیقت پایه‌ها و زیربنای اولیه آن مشی و سیاست حفظ شده، اما بنای جدیدی بر آن استوار شده‌است.

شما اگر توجه کرده باشید، از همان اولین شماره‌های دوره جدید راه توده، مشی و نگرش به جامعه ایران همان است که در همین آخرین شماره، یعنی ۸۷ هست.

تصور می‌کنم برای شنوندگان شما، همین توضیح مختصر برای آشنائی با ریشه‌های نشریه "راه توده" کافی باشد. مگر سئوالات دیگری مطرح باشد، که امیدوارم در فرصتی مناسب‌تر به آن سئوالات هم بتوان پاسخ داد. فعلاً آنچه که بسیار مهم است و نباید از آن غافل ماند، اوضاع داخل کشور و درک بغرنجی حوادث و رویدادهاست.

س: من هم موافقم. برویم به ایران؛ درست می‌گوئید. همیشه در راه توده تاکید روی چندگانگی در حاکمیت جمهوری اسلامی است. واقعا شما معتقدید جناح‌های مختلف وجود دارند؟ اینها با هم متفاوتند؟

چندگانگی در حاکمیت جمهوری اسلامی

راه توده: این جناح‌بندی، در واقعیت وجود دارد، ما اختراع نکرده‌ایم. این چندگانگی را باید دید، باور کرد و در تحلیل‌های خودمان روی آن حساب کنیم. از ابتدای انقلاب هم این چندگانگی بوده‌است. باید رفت به عقب. در همین عقب رفتن و کنکاش در گذشته شما مشاهده خواهید کرد که رویدادی امروز ایران، ریشه‌هایش بازمی‌گردد به سال ۶۲ که رویدادهای منفی در جمهوری

گفت که در یک سفر چند روزه به پاکستان، در سال ۱۳۶۱ پرونده حزب توده ایران را، که در انگلستان سرهم‌بندی شده و ساخته و پرداخته شده بود، از دوستان خارجی خود (که همان رابطین انگلیسی باشد) دریافت کرده و آورده به ایران و برده پیش آیت‌الله خمینی و اجازه حمله به حزب را گرفته!

ما بلافاصله نوشتیم، که این چه رابطه عجیب و ویژه‌ایست که آقای عسگراولادی با انگلیس‌ها داشته و خودش هم به آن معترف است. در زمانی که مملکت وزیر خارجه داشته، وزارت اطلاعات و امنیت داشته، نخست وزیر داشته و انواع مقامات نزدیک به شخص آیت‌الله خمینی داشته، از میان همه آنها انگلستان ایشان را به پاکستان فراخوانده و پرونده حزب توده ایران را که سرویس‌های جاسوسی انگلستان تهیه کرده بودند در اختیار ایشان گذاشته‌است؟ سؤال ما بسیار روشن و ساده بود! نسبت به رابطه ایشان با انگلستان، با استناد به اظهارات خودش سؤال کرده بودیم.

خب، خوشبختانه چند ماه بعد از انتشار این سؤال ما، آقای دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران هم با نشریه "آبان" چاپ تهران مصاحبه کرده و سؤالی با همین مضمون را مطرح کرده بود. برخی نشریات دیگر داخل کشور نیز این قسمت از مصاحبه دکتر یزدی را نقل کردند و سپس نشریه "عصرما" سؤال دقیق‌تری را در باره نفوذ انگلستان در دستگاه‌های ایران مطرح کرد.

یا مثلاً در همین بحثی که با مبادله و انتشار نامه‌های فرزندان آیت‌الله منتظری خطاب به آیت‌الله کروی در گرفته‌است، که نامش را "بحث مطبوعاتی برای جستجوی حقیقت" گذاشته‌ایم. فرزندان آیت‌الله منتظری مطرح می‌کنند که پدرشان به این دلیل کنار گذاشته شد و به این دلیل علیه او توطئه کردند که با ادامه جنگ مخالف بود، با کشتار زندانیان مخالف بود، با فساد در دستگاه‌های جمهوری اسلامی مخالف بود، با شکنجه در زندان‌ها مخالف بود، با نفوذ عناصر مشکوک در وزارت اطلاعات و امنیت مخالف بود.

بسیار خب، در این بحث همه چیز گفته نمی‌شود. شاید هم نگرش فرزندان آیت‌الله منتظری و آیت‌الله کروی شبیه نگرش ما نسبت به دلایل برکناری آیت‌الله منتظری نباشد و یا اساساً از زاویه‌ای که ما به ماجرا نگاه می‌کنیم، آنها نگاه نکنند. در این صورت وظیفه ما چیست؟ فقط باید خواننده مطالب مربوط به این بحث بود و یا اخبار آن را منعکس کرد؟ بنظر ما خیر! باید به آن، از آن زاویه‌ای نگاه کرد، که زاویه دید ما نسبت به اوضاع ایران و حوادث تاریخی آنست. شما در نامه راه‌توده خطاب به آیت‌الله کروی می‌خوانید که ما مسئله را بسیار ریشه‌ای‌تر دیده‌ایم و آن را از همان زندان‌های شاهنشاهی شروع کرده‌ایم. ما خطاب به آقای کروی نوشتیم که انشعاب در سازمان مجاهدین خلق که در زندان‌های شاه اتفاق افتاد، کمر همه ما را شکست. همین مسئله باعث شد که شما مذهبیون در سال‌های بعد از انقلاب و حتی در سال انقلاب، از همه نیروهای انقلابی و مبارز و حتی میلیون فاصله بگیرید و با راه انداختن بحث مخرب "خودی" و "غیرخودی" بروید زیر چتر حجتیه و حالا فاجعه به‌انجا کشیده است که امروز دیگر خود شما هم چندان خودی حساب نشوید.

اینها را باید گفت و بنظر راه‌توده، این نقشی است که مهاجرین سیاسی بعنوان بخشی از پیکره جنبش داخل کشور می‌توانند ایفاء کنند.

س: شنوندگان ما شاهدند که هر بار ما با راه‌توده گفتگو کرده‌ایم، یک روز زودتر از حوادث آنها را پیش بینی کرده‌است. بقول یکی از شنوندگان رادیوی ما، راه‌توده فقط حوادث را شمارش نمی‌کند، بلکه آنها را تحلیل می‌کند و از دل آنها، آینده را بیرون می‌کشد. مثلاً در گفتگوی آخری که ما با شما داشتیم، در بخش پایانی آن اشاره کردید که علیرغم حوادثی که روز ۲۳ تیرماه گذشته در تهران به اجرا گذاشتند و راه پیمائی و تظاهراتی که روز بعد از به آشوب کشاندن تهران به راه انداختند تحولات به سود برنامه و نگرش آقای خاتمی ادامه خواهد یافت.

آنچه که در این چند هفته اخیر اتفاق افتاده، مثل تغییرات در قوه قضائیه، آیا واقعا نوعی بازسازی جمهوری اسلامی است؟ با اندیشه و برنامه این بازسازی صورت می‌گیرد و یا اجباری است که جنبش مردم آن را بوجود آورده‌است؟

این یعنی چه؟ ما اصلاً این را نمی‌فهمیم و نمی‌توانیم در تحلیل‌های خودمان برای آن جایی پیدا کنیم. هر کس باید ببیند خودش برای جنبش چه کرده‌است و یا چه نکرده‌است.

س: فصل خوبی را باز کردید! همینجا می‌خواهم بپرسم شما چه کرده‌اید. راه‌توده به این وظیفه‌ای که شما بر می‌شمارید چگونه عمل کرده‌است؟

راه‌توده: ببینید! پاسخ این سؤال را با توجه به بغرنجی اوضاع و شرایط حساسی که وجود دارد نمی‌توان به این آسانی داد. به‌رحال آن‌چه که می‌توانم بگویم اینست که بله، ما در افشاگری نقش داشتیم. در تشخیص خطوط اساسی و تبلیغ آن، در جهت دادن و به میدان کشیدن نوع نگرش واقع بینانه نسبت به اوضاع ایران نقش داشتیم. این را ما فقط در مهاجرت نکردیم، آن را به داخل کشور هم بردیم. شما نگاه کنید! همین حالا که من با شما صحبت می‌کنم، اگر اشتباه نکنم بین ۳۳ تا ۳۷ هزار گیرنده اینترنت در ایران فعال است، فاکس هست، تلفن هست و راه‌های دیگر هست. خوب از همه این امکانات باید استفاده کرد. اینها عمل کرده‌است. موضع‌گیری‌های بموقع ما روی درک رویدادها تاثیر داشته.

مثلاً شما نگاه کنید، احمد خمینی ناگهان درگذشت، هر کس در این مهاجرت یا با بی‌اعتنائی با این مسئله روبرو شد و یا به اعلام خبر آن در چند خط بسنده کردند و ایرادهای خودش به احمد خمینی و نقش او و پدرش را مطرح کردند، و یا اینکه احمد خمینی فلان بود و اینکه یک چنین موجودی حالا نبود هم نبود و یکی از این جماعت کمتر!

یعنی به گذشته مراجعه کردند نه به لحظه و به آینده. اما راه‌توده، مسئله را اینطوری ندید. بلافاصله مسئله را دارای اهمیتی درخور انتشار یک اطلاعیه دید و در اطلاعیه‌ای که چند ساعت بعد از مرگ احمد خمینی منتشر کرد رسماً نوشت که «او را با مجموع اطلاعات یگان‌های که داشت به زیر خاک فرستادند.»

س: درسته، من بخاطر دارم!

راه‌توده: باید سریع گفت و جهت را مشخص و روشن کرد. بعدها، البته برخی نشریات مهاجرت و سیاسیون و مبارزان خارج هم یادشان افتاد که ماجرا دارای این اهمیت هم بوده‌است و یا برخی نشریات داخل کشور بسیار با احتیاط مسئله را از این زاویه هم مطرح کردند.

به‌رحال می‌خواهم بگویم این نوع موضع‌گیری‌های صریح و سریع تاثیر خودش را بویژه در داخل کشور گذاشته‌است. در خارج از کشور هم، شما نگاه کنید ببینید امروز چه مقدار از نوع نگرش ما نسبت به اوضاع ایران در کلام مصاحبه‌کنندگان، مقاله نویسان و تحلیلگران وجود دارد. اینها تاثیر و نقش است.

شما اگر بخاطر داشته باشید، تا پیش از انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری و رویداد دوم خرداد، همه این مهاجرت بدنبال کنفرانس‌های سال‌های دوهزار به بعد بودند، در حالیکه رویداد بزرگ در مملکت ما در حال شکل‌گیری بود. ما بدنبال سال دوهزار نرفتییم، به این کنفرانس‌ها هم نرفتییم، فکر و انرژی خودمان را بردیم به داخل کشور و به لحظه لحظه حوادث جاری در آن.

شما توجه داشته باشید به اهمیت افشاگری. چیزهایی را در سال‌های گذشته به هیچ طریق نمی‌توانستند در داخل کشور بگویند و بنویسند. حتی اکنون هم نمی‌توانند. خب، اگر ما اطلاعاتی را داریم و می‌توانیم با افشای آنها به کمک جنبش برویم و نقش دهان باز را برای آن دهان‌های دوخته داخل کشور برعهده بگیریم، چرا نباید بکنیم؟ البته ما نمی‌دانیم این اطلاعات را مثلاً نشریات داخل کشور دارند و یا نه، اطلاعات ما در این عرصه بسیار محدود و تقریباً هیچ است، اما جای خالی برخی اخبار و اطلاعات را در همین نشریات می‌بینیم. بنابراین چرا نباید به وظیفه خودمان عمل کنیم و از افشاگری بعنوان کارزاری برای تعمیق آگاهی جنبش استفاده نکنیم؟ حتی اگر این افشاگری محدود باشد!

یک سؤال ساده از عسگراولادی

مثلاً شما نگاه کنید! چند ماه پیش در تهران مولفه اسلامی یک کنگره برگزار کرد. در این کنگره و در جلسه خصوصی آن عسگراولادی

اسلامی هم وجود دارد، در حالیکه در نیروهای نظامی ارتش شاهنشاهی وجود نداشت. برآمد این اتحاد بین دو نسل دوران انقلاب و نسل بعد از انقلاب را ما در رای ۲۰ میلیونی و به نظر ما و مطابق اطلاعاتی که تاکنون چند بار به آن اشاره کرده‌ایم در رای ۲۵ میلیونی مردم به آقای خاتمی خودش را نشان داد. یعنی، این رژیم یک مدعی رسمی بسیار قدرتمند ۲۵-۲۰ میلیونی دارد. متأسفانه این صفوف آشفته و بی‌سازمان است و بزرگترین ضعف آن نیز همین است.

توهم "رژیم متمرکز" در جمهوری اسلامی

بنابراین، رژیم جمهوری اسلامی، رژیم شاهنشاهی نیست. در جمهوری اسلامی هنوز یک نفر نمی‌تواند تصمیم بگیرد، در حالیکه در رژیم شاهنشاهی یک نفر تصمیم می‌گرفت و اگر هماهنگی هم می‌خواست بکند با خارج از کشور و با قدرت‌های برتر جهان سرمایه‌داری این کار را می‌کرد. با آمریکا و انگلیس می‌کرد. بنابراین، برخلاف این چیزهایی که در رادیوها می‌گویند و در مطبوعات می‌نویسند و حتی در همین رادیوی شما بارها و بارها از سوی برخی مصاحبه‌کنندگان مطرح می‌شود، که مثلاً این یک رژیم توتالیتر است، ایدئولوژی توتالیتر ولایت فقیه ستون فقرات آن است، رژیم متمرکز است، خود ولی فقیه همه کاره‌است و از این نوع برداشته‌ها، ما چنین برداشتی نداریم. همین حوادث اخیر هم نشان داد که چنین نیست.

شما ملاحظه کنید! من خوب بخاطر دارم که این ارتشبد "مین‌باشیان"، فرمانده نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی، در پایان یک مانور نظامی که در فارس انجام شده بود، در منطقه دشت ارژن، پس از پایان مانور در تعریف از قدرت نیروی هوایی و قدرت مانوری که انجام شد، گفته بود، چیزی شبیه این مضمون که اگر می‌خواستیم مثلاً تهران را هم می‌توانستیم بمباران کنیم. می‌خواست از قدرت نیروی هوایی تعریف کند؛ این آقایان نظامی که در آنجا هستند و احتمالاً این صحبت‌های من را می‌شنوند، شاید این اطلاعات مرا دقیق‌تر هم بکنند- بهرحال ریشه‌های ماجرا همینگونه بود. همین جمله را بلافاصله به شاه گزارش دادند و یک شبه به ارتشبد مین‌باشیان اطلاع دادند که در همان فارس و قبل از اینکه به تهران برگردد، لباسش را درآورد و برود دنبال کارش. این سرنوشت یک ارتشبد در نظام شاهنشاهی بود.

و یا این ارتشبد "آریانا" (منوچهری) که نظامی تحصیل کرده‌ای هم بود و خیلی از کتاب‌های نظامی ارتش شاهنشاهی یا به قلم او و یا به توصیه او نوشته شده بود و لغات و اصلاحات تازه‌ای را برای کتاب‌های نظامی درست کرده بود، بالاخره می‌خواهم بگویم نظامی ریشه‌دار و با سواد بود. او رئیس ستاد کل نیروهای نظامی ارتش شاهنشاهی بود. یک شب در یک میهمانی، سر میز پوکر چیزی گفته بود که بوی بلند پروازی می‌داد. بلافاصله به شاه گزارش دادند و به این ترتیب بازنشسته شد و گفتند برو به اسپانیا کنار ژنرال فرانکو سفیر دربار شاهنشاهی باش که خیلی هم شبیه هم هستید!

این را می‌گویند رژیم متمرکز. حالا بی‌آئید این تمرکز را در جمهوری اسلامی پیدا کنید و مقایسه کنید.

شما ببینید! فرمانده کل قوا، ولی فقیه و رهبر است. ایشان در نماز جمعه تهران می‌گویند ماجرای قتل‌ها سرش به خارج وصل است و ماجرای نفوذ و جاسوسی مطرح است و خلاصه سعید اسلامی را جاسوس اسرائیل و آمریکا معرفی می‌کند. چند روز بعدش، برای همین سعید امامی در تهران مجلس ختم می‌گیرند و یک حجت‌اسلامی بنام حسین‌بنانقدر قدرت و نفوذ و وابستگی به محافل قدرتمند دارد، که در آن مجلس شرکت می‌کند و بخشی از وزارت اطلاعات و امنیت را هم با خودش می‌برد آنجا و از سعید امامی به عنوان یک قهرمان یادکنند!

و یا کمیته تحقیق کوی دانشگاه یک گزارش منتشر کرده‌است. قبلاً اعلام شده که این گزارش قبل از انتشار به رویت رهبر و رئیس‌جمهور رسیده‌است. در این گزارش نوشته می‌شود که فرمانده نیروهای انتظامی مرکز نقش اصلی را در یورش به خوابگاه داشته و سپس هم این فرمانده را

راه‌توده: اگر اجباری در کار نبود، خواه ناخواه جناح راست هم به قول شما، نیازی به بازی و ترمیم خودش نمی‌دید. این دو لازم و ملزوم هم هستند. یعنی فشاری در جامعه هست و طبعاً کسانی که در حاکمیت، در بخش راست قرار می‌گیرند و از نظر ما جبهه ارتجاع و بازار و سرمایه‌داری بازار، که در بخش عمده‌ای از حاکمیت قرار دارند، آنها اگر عاقل باشند باید به یک خانه تکانی تن بدهند و تغییر توازن قوا را بپذیرند. البته با همان "اگر"ی که گفتیم!

اما، مسئله به نظر ما هنوز جدی‌تر از این حرف‌هاست. جنبش مردم‌داری خواست‌هایی است، که اگر بیش از این در برابر آن مقاومت بشود به اشکال دیگری این خواست‌ها تحمیل خواهد شد.

دفعه گذشته هم که با هم صحبت کردیم، من عرض کردم خدمت شما که ما امیدواریم حکومت، در مجموع خودش از هنر عقب نشینی بی‌بهره نباشد و کار را به مراحل دیگری نکشاند.

ببینید! زمان گذشته هم، -شاید این مقایسه برای شما و شنوندگانتان جالب باشد- موقعیت‌هایی مشابه امروز پیش آمده بود. یعنی اگر رژیم شاه در همان آغاز دهه ۴۰، در دولت دکتر امینی و بالاخره همان حدودها تن به عقب نشینی می‌داد، احتمالاً تحولات مسیر دیگری را طی می‌کرد. البته بگذریم از اینکه ظرفیت‌های آن رژیم برای چنین عقب نشینی‌هایی بسیار محدود بود. آن رژیم از درون یک کودتا بیرون آمده بود و آلودگی‌ها و وابستگی‌هایش به قدرت‌های جهان سرمایه‌داری به گونه‌ای بود و بقدری زمین‌گیر شده بود، که چنین عقب نشینی‌هایی را تقریباً ناممکن می‌ساخت. در حالیکه در جمهوری اسلامی هنوز نبض انقلاب ۵۷ می‌زند و حتی دیدید که برای یک کودتای درون حکومتی هم با چه موانع جدی روبروست. منظورم همین حوادث تیرماه اخیر است.

بنابراین، چنین تحولی در آن حکومت تقریباً ناممکن بود، اما بهرحال انسان وقتی رویدادها را مقایسه می‌کند، به خودش این اجازه را می‌دهد که به این احتمالات هم بیاندیشد. و یا در سال ۶۸، با همان نخستین نامه‌های دکتر علی اصغر حاج سیدجواد، که شما می‌دانید نخستین نامه را ایشان به هویدا، سپس به باهری که فکر می‌کنم رئیس دفتر بود، نوشت و سپس خود شاه را خطاب قرار داد و مطالب بسیار جدی را با وی در میان گذاشت و ضرورت رفرم را یاد آورد. خب، در منطق، فرض محال که محال نیست؛ این هنر بود اگر همان موقع ایشان را می‌خواستند، واقعیات را می‌پذیرفتند و به خود وی و همفکرانش ماموریت می‌دادند که آماده تشکیل یک دولت موقت شود و ترتیب یک انتخابات واقعی را بدهد.

س: می‌خواهید بگوئید که اصلاحات کنونی در جمهوری اسلامی متأثر از تجربه گذشته است؟ یعنی از گذشته درس گرفته‌اند؟ می‌خواهم سؤال کنم که این جناح راست است که تن به اصلاحات دارد می‌دهد؟ و یا تحت فشار جنبش مردم و خواست‌های مردم تن به عقب نشینی می‌دهد؟ و یا در کل نظام بتدریج این اندیشه و ابتکار دارد جا می‌افتد.

رژیم شاهنشاهی از دل یک کودتا بیرون آمده بود، جمهوری اسلامی از دل یک انقلاب. این تفاوت بزرگ دو رژیم است. هر دو رژیم مدعیانی داشتند و دارند. مدعیان رژیم شاهنشاهی قدرت‌های خارجی بودند که در ایران کودتا را سازمان داده بودند و مدعیان جمهوری اسلامی ۲۰ تا ۲۵ میلیون رای دهنده‌ایست که در جمع آن دو نسل انقلاب و نسل بعد از انقلاب خواست‌ها و آرمان‌هایشان به هم گره خورده‌است!

راه‌توده: مجموعه همه اینها عمل می‌کند. بهرحال شما به خاطر داشته باشید که جمهوری اسلامی رژیم شاهنشاهی نیست. برایتان گفتم که آن رژیم از دل یک کودتا بیرون آمده بود، و این رژیم از دل یک انقلاب. هر دو مدعیانی داشتند و دارند. مدعیان آن رژیم ژنرال‌ها و حامیان و طراحان خارجی کودتا بودند و مدعیان این رژیم نه تنها نسلی که در انقلاب شرکت داشته، بلکه نسلی است که حالا تازه با همان شعارهایی به میدان آمده که در انقلاب بر سر زبانها بود. این دو نسل، هر دو خواست‌های مشابه و مشترکی را دنبال می‌کنند. خواست‌هایی که در ابتدای انقلاب هم مطرح بود و اساساً برای تحقق آنها انقلاب شد. همین مسئله در نیروهای نظامی جمهوری

آنها که با خواست‌های مردم همسو عمل می‌کنند. آن عده را طرد می‌کنیم، و این عده را می‌پسندیم و متحد خودمان به حساب می‌آوریم. این حرف به همین سادگی بوده‌است از همان ابتدای کار جمهوری اسلامی تا حالا.

البته وضع از همان ابتدا به همین روشنی نبوده و دیگران هم درک دقیقی مثل امروز نداشتند نسبت به این تقسیم‌بندی و ارزیابی. اما امروز این آگاهی و شناخت نه تنها در میان اکثریت نزدیک به مطلق سیاسیون، مبارزان، روشنفکران وجود دارد، بلکه در توده مردم هم وجود دارد.

س: برای من هم جالب است که حالا می‌بینیم نهضت آزادی هم برخی استدلال‌هایش شبیه استدلال‌های شماسست. درست می‌گوئید، خیلی عرصه‌ها روشن شده‌است. حالا، شما فکر نمی‌کنید این جناح تمامیت خواه، انحصار طلب احساس کرده‌است آن جناح مولفه به آنها ضربه شدید وارد آورده و بتدریج دارند از آنها جدا می‌شوند؟ این چیزی است که در مطبوعات داخل کشور هم بتدریج به آن اشاره می‌کنند.

راه توده: چندین موضوع در اینجا مطرح است. ضما بگویم که این روند انشقاق که شما هم به آن اشاره کردید، سایه روشن‌هایش از چند ماه پیش نمایان شده بود و ما هم در راه توده ۸۳ و ۸۴ آن را امری اجتناب ناپذیر اعلام داشتیم، و حتی نوشتیم که در میان طیف طرفداران تحولات نیز وقوع انشقاق‌ها محتمل است، زیرا هر گامی که جنبش به سوی تعمیق بر می‌دارد، بصورت طبیعی بر سر هر پیچ عده‌ای از آن جدا می‌شوند و عده‌ای به آن می‌پیوندند.

اما نکته دیگری که اشاره به آن را واقعا ضروری می‌دانم اینست که ما باید اصطلاحات را دقیق به کار بگیریم تا مفاهیم و کیفیت‌ها را این اصطلاحات بیان کند. بحث بر سر تدقیق اصطلاحات است. این اصطلاحات انحصار طلب و تمامیت خواه، اصول‌گرا و یا سنت‌گرا، اینها اصطلاحات گنگ و نامفهومی است که مردم هم از آن زیاد سر در نمی‌آورند. از این اصطلاحات باید فاصله گرفت و زیر بار پذیرش آنها هم نباید رفت. ببینید! بخشی از مذهب‌یون و روحانیون طرفدار تحولات از این اصطلاح "انحصارطلب" و "تمامیت خواه" در سخنرانی‌ها و نوشته‌هایشان استفاده می‌کنند. این روحانیون نمی‌توانند به آن دسته از روحانیون مخالف تحولات بگویند تو مرتجعی و این را هم بنویسد. این خطرناک است برای آنها، چون فردا دادگاه ویژه روحانیت احضارش می‌کند و می‌گوید مرتجع یعنی چه؟

به همین دلیل، آنها رفته‌اند و این اصطلاح "انحصارگر" را پیدا کرده‌اند، ولی ما که در امنیت خارج از کشور هستیم چه ضرورت دارد که آن اصطلاحات بیرون آمده از شکم محدودیت‌ها را قبول بکنیم؟ به همین دلیل، ما اعتقاد داریم که باید دقیق صحبت کرد و آن حرف و آن اصطلاحی را بکار برد که در داخل کشور محدود هستند و نمی‌توانند آن را بگویند و بنویسند.

مخالفان تحولات را، ما "نیروی ارتجاع مذهبی"، روحانیون مرتجع می‌شناسیم و متحدان این ارتجاع مذهبی هم "سرمایه‌داری تجاری، بازار، دلال‌ها، غارتگران و زمینداران بزرگ" هستند، که اتفاقا خودشان هم دارای اندیشه‌های مذهبی ارتجاعی هستند، همانطور که آن روحانیون مرتجع هم حالا بشدت آلوده سرمایه‌داری تجاری، زمینداری بزرگ و بازار هستند. این دو نیرو، در کنار هم جبهه واحدی را بوجود آورده‌اند که ما آن را "جبهه ارتجاع-بازار" معرفی کرده‌ایم. این جبهه می‌خواهد تمام قدرت را در ایران قبضه بکند. یعنی دیکتاتوری طبقاتی خودش را بوجود آورد.

از آن طرف، نیروهای طرفدار تحولات، و بویژه نیروهای مذهبی طرفدار تحولات، چون نمی‌توانند بگویند ما مخالف ارتجاع مذهبی هستیم و با سرمایه‌داری تجاری غارتگر مخالفیم و جبهه ضد ارتجاع را بوجود آورده‌ایم، می‌گویند ما "جبهه دوم خرداد" هستیم.

بنابراین، دو جبهه‌ای در برابر هم قرار گرفته‌اند و ما هم باید تکلیفمان را روشن کنیم که در کنار کدام یک از آنها قرار گرفته‌ایم و یا می‌خواهیم قرار بگیریم. یکی "جبهه ارتجاع-بازار" است و دیگری "جبهه ضد ارتجاع".

از کار برکنار می‌کنند. یعنی با موافقت فرمانده کل قوا ایشان را کنار می‌گذارند. بلافاصله یک مجلس باصلاح تودیع و در حقیقت مجلس بزرگداشت و ستایش از این فرمانده برکنار شده ترتیب می‌دهند و فرمانده کل نیروهای انتظامی، که همین سرتیپ لطفیان باشد، در آنجا از فرمانده برکنار شده که نامش فکر می‌کنم "نظری" است بسیار ستایش می‌کند و لوح تقدیر هم به او می‌دهد!

و یا عده‌ای از فرماندهان نیروهای نظامی از روی سر فرمانده کل قوا می‌روند خطاب به رئیس جمهور نامه می‌نویسند و به او هشدار می‌دهند! در حالیکه چند روز بعدش همین فرمانده کل قوا و رهبر، رسماً اعلام می‌کند که از ریاست جمهوری همه جانبه حمایت می‌کند!

این را می‌گویند رژیم متمرکز؟ شما یک نمونه، حتی یک نمونه نمی‌توانید در رژیم گذشته مشابه آن چه که برایتان گفتم پیدا کنید.

س: شما در واقع همان مسئله‌ای را مطرح می‌کنید که بارها بعنوان یک الیگارشی سیاسی-مذهبی در جمهوری اسلامی مطرح شده‌است. یعنی این الیگارشی در مجموع خودش دارد جمهوری اسلامی را رهبری می‌کند؟ ضمناً، ما شاهدیم که برخی مهره‌های جناح انحصارگران فقط برکنار می‌شوند، اما از میان تحول خواهان عده‌ای زندانی! بنابراین، این چه جریان‌ی است؟ آیا واقعا جمهوری اسلامی یکدست نیست؟

راه توده: ببینید! اگر یکدست بود، که دیگر این همه تلاش برای قبضه قدرت و انحصار قدرت وجود نداشت، پس این تمرکز هنوز وجود ندارد. البته این جریان ارتجاع مذهبی و متحدان بازاری آن، در این سال‌ها که مهاجرت‌غافل ماند از اوضاع داخل کشور و مردم داخل کشور هم بدلیل نبودن مطبوعات غیر حکومتی و حتی نیمه آزاد در صحنه، نتوانستند بدانند چه می‌گذرد، آنها کوشش کردند که تمام ابزار حکومت را بگیرند و آن چه که ما اکنون نگران‌ش هستیم و عده‌ای فکر می‌کنند در جمهوری اسلامی وجود دارد، آن را در مرحله پایانی توطئه‌های خود برقرار کنند. یعنی دیکتاتوری مطلق و رژیمی متمرکز مثل رژیم شاهنشاهی. یعنی جمهوری اسلامی منحل شود، قانون اساسی لغو شود، حکومت اسلامی برقرار شود و قانونش هم قانون شرع اعلام شد، و البته آن شرعی که این آقایان خزعلی، واعظ طبسی و جنتی و بقیه قبول دارند و می‌پسندند. این حکومتی می‌شود مانند حکومت عربستان سعودی.

درباره الیگارشی مذهبی هم که مطرح کردید، من یکبار دیگر نظر حزب توده ایران را در این باره تکرار می‌کنم. ما با این اصطلاح و برداشت، یعنی الیگارشی مذهبی موافق نیستیم. مثل این اصطلاح "کاست روحانیت" که این آقایان "راه کارگر" از همان ابتدای انقلاب مطرح می‌کردند و می‌گفتند کاست روحانی جمهوری اسلامی را اداره می‌کند. ما همان موقع هم بارها گفتیم و نوشتیم که اینطور چیزی نیست، چطور می‌شود گفت که اینها یک کاست هستند و مثلاً آقای طالقانی در کنار ملاحسنی در ارومیه قرار دارد. روحانیت نحوه ارتزاقش با هم دیگر تفاوت دارد، وابستگی‌های طبقاتی‌اش متفاوت است، گرایش‌های سیاسی‌اش متفاوت است. همه‌شان که یک منبع درآمد ندارند، یک جور ارتزاق نمی‌کنند، همه‌شان وابسته به یک طبقه معین نیستند. وابستگی‌های متفاوتی وجود دارد.

بسیار خوب، این را امروز دیگر خیلی آشکار همه در جمهوری اسلامی می‌بینند و نیازی به آن کوشش عظیم حزب ما برای نشان دادن این واقعیت در سال‌های اول برقراری جمهوری اسلامی نیست. یعنی، حالا مردم خودشان می‌بینند که تفاوت هست بین آقای خزعلی با آقای کدیور. یا اگر اولی آیت‌الله است و دومی حجت‌الاسلام، بسیار خوب، تفاوت هست بین حجت‌الاسلام حسینیان که می‌گویند فتوای قتل را صادر کرده و یا گرفته، با حجت‌الاسلام کدیور که به دلیل مخالفت با تعبیر شاهنشاهی از ولایت فقیه به زندان رفته‌است!

بنابراین، بر می‌گردیم به همان استدلال حزب توده ایران در ابتدای تشکیل جمهوری اسلامی که می‌گفت دوتاست، سه جور است، چند جور است این روحانیت. این وابسته‌است به نحوه ارتزاق آنها، وابستگی‌های طبقاتی آنها و اندیشه آنها نسبت به تحولات و خواست‌های مردم در هر لحظه. بنابراین، آنها را ما تقسیم می‌کنیم، موضع می‌گیریم در برابر عده‌ای از آنها، انتقاد داریم و معتقدیم باید کنار بروند، و حمایت می‌کنیم از عده دیگری از آنها، اتحاد می‌کنیم با عده دیگری از

در این خاطرات روزانه هاشمی رفسنجانی اشارات بسیار قابل توجهی به این اختلافات در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی وجود دارد. مثلاً شما نگاه کنید! یکی از رهبران موفته اسلامی علی اکبر پرورش است. کسی که از رهبران حجتیه بود و هست و چون در زمان آیت‌الله خمینی حاضر به توبه نشد از وزرات آموزش و پرورش کنارش گذاشتند. او وزیر آموزش و پرورش بود. می‌دانید که او امروز قائم مقام، یعنی جانشین عسگر اولادی در جمعیت موفته اسلامی است.

حتی همین مسئولیت‌ها و پیوندها هم نشان می‌دهد که حجتیه و موفته اسلامی چگونه در کنار هم قرار گرفته اند. یک شاخه دیگر و در واقع تنه اصلی درختی که شاخه‌های موفته اسلامی و فدائیان اسلام و این گروه‌های فشار از آن روئیده‌اند، حجتیه است.

خلاصه یک مجموعه این شکلی، زیر ساخت جبهه ارتجاع-بازار را تشکیل می‌دهد. خیلی جالب است، که سرشناس‌ترین رهبران موفته اسلامی، کسانی هستند که در زندان شاهنشاهی و در مراسم "سپاس آریامهری" که در واقع مراسم توبه بود، شرکت کردند. مثل اسدالله لاجوردی، عسگر اولادی، همین علی اکبر پرورش و بقیه اینها.

روحانیت مبارز چگونه به دنباله رو

موفته اسلامی تبدیل شد!

خب، حالا دیگر مشخص شده که در سال‌های بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی، اینها، یعنی رهبران موفته و حجتیه توانستند در روحانیت مبارز یاریگری کنند و بتدریج این جمعیت روحانی را به دنباله رو خودشان تبدیل کنند. این مسئله در همین بحث‌های اخیر مربوط به انتخاب دوباره آیت‌الله مهدوی کنی به دبیر کلی روحانیت مبارز یکبار دیگر رو شده است. از جمله بحث‌ها این بوده که روحانیت مبارز تا کی می‌خواهد دنباله‌رو موفته اسلامی باشد؟

س: حتی من شنیده‌ام که گفته می‌شود انتخاب آیت‌الله کنی به دبیر کلی روحانیت مبارز، در واقع یک نوع دوری جستن از موفته اسلامی و بازگرداندن استقلال روحانیت مبارز به این جمعیت در برابر موفته اسلامی و جریان‌های محفلی بوده است.

راه توده: بله، در تهران هم گفته می‌شود که روحانیت مبارز برای باقی ماندن در صحنه و تجدید آبرویی که از اعضای آن رفته و برداشت بسیار منفی که مردم از آن دارند، خواه ناخواه باید مقداری حسابش را از حساب این گروه‌های فشار، موفته اسلامی، جریان‌های خشونت طلب محفلی، دارودسته‌های آدم ربا و آدم کش جدا کند.

بیشتر این گروه‌های فشار و شاید بتوان گفت همه این جریان‌ها زیر نظر موفته اسلامی عمل می‌کنند و یا موفته اسلامی در آنها نفوذ کامل دارد، که البته اشتراک نظر و عمل با آن سازمان تبلیغات اسلامی و آیت‌الله جنتی و آقای عراقی هم دارند. البته این آقای عراقی هم روحانی است.

ما در همان اطلاعیه‌ای که در باره تحصن دانشجویان و حمله به کوی دانشجویی منتشر کردیم نوشتیم که گروه‌های چماق بدست، با چماق‌های سبز رنگ و یکدست از داخل مسجد سجاد که باصطلاح یکی از پایگاه‌های بسیج تهران است، اما در واقع پایگاه عملیاتی موفته اسلامی است، گروه گروه با وانت بار به مقابل دانشگاه تهران اعزام می‌شدند تا هم شهر را به آتش بکشند و هم به تحصن دانشجویان حمله کنند.

شما می‌دانید که در جریان انتخابات ریاست جمهوری، همان موقع که زمزمه کاندیداتوری میرحسین موسوی مطرح بود و صحبتی از آقای خاتمی هنوز در میان نبود، همین آقای عسگر اولادی، دبیر کل موفته اسلامی به همراه آیت‌الله یزدی از تهران به قم رفتند و به رهبران حوزه علمیه قم گفتند که ما در تهران تصمیم گرفته‌ایم آقای ناطق نوری رئیس جمهور شود و حالا آمده‌ایم با شما

س: این برکناری‌های جدید، مثل رفتن آیت‌الله یزدی از سر قوه قضائیه، و یا برکناری محسن رفیق‌دوست از سر بنیاد مستضعفان و یا تغییرات در قوه قضائیه و نیروهای انتظامی، کدام یک از اینها مهم‌تر است و ضربه به جبهه ارتجاع است؟ و یا اینکه اینها همه در یک روند تقویت‌کننده تحولات دارد طی می‌شود؟

راه توده: همین قسمت آخر سؤال شما، پاسخ من به سؤال شماست. یعنی روند تحولات مهم است، چرا که فردا ممکن است یک نوع برگماری جدیدی پیش بیاید که با این برکناری‌ها همخوانی نداشته باشد. باید دید در هر مرحله زور جنبش برای تحمیل عقب‌نشینی‌ها چقدر بر اراده مقاومت در برابر تحولات می‌چربد. فردا یک وقت دیدید، اگر جنبش تضعیف شد، همین آقایان برکنار شده را بر سر یک پست‌های مهم‌تر گماردند. اما از این مهم‌تر آنست که ما ببینیم زور جنبش چقدر است برای تثبیت دستاوردها و مقاومت در برابر پس گرفتن آنها و تحمیل گام‌های بلندتر تحولات.

درباره این تغییرات هم، همانطور که پیش‌تر گفتیم، این رژیم، رژیم شاهنشاهی نیست که کسی در آن جرات مشورت کردن و مشورت دادن نداشت. مجبورند جناح‌ها بنشینند، فکر کنند و تصمیم بگیرند. این تغییرات، که پس از حوادث تیرماه بوقوع پیوسته، در واقع باید نتیجه این بررسی‌ها باشد و حتماً چاره‌جویی‌های دیگری هم کرده‌اند.

البته همه این چاره‌جویی‌ها در عقب‌نشینی خلاصه نمی‌شود. آنها کوشش خواهند کرد در جبهه ضد ارتجاع انفجار بوجود آورند تا از درون آن نیرو گرفته و به آرایش جدید قوا دست بزنند. این هم یکی از رایزنی‌ها و مشورت‌ها می‌تواند بوده باشد. هم‌چنان که از آنسو هم تلاش می‌شود تا در جبهه ارتجاع-بازار شکاف ایجاد شده و بخش‌هایی از آن جدا شوند تا آن جبهه تضعیف شود! باید دید نشانه‌ها کجا ظهور خواهد کرد.

درباره تغییرات، من در گفتگوی دفعه پیش گفتیم که در روز ۲۳ تیر و در همان جریان آشوبی که در تهران سازمان دادند تا به تحصن دانشگاه حمله کنند، در خیابان منوچهری، سعدی و لاله‌زار شعارهای بسیار زشتی علیه رهبر سر داده شد، که من از تکرار آنها معذورم. این شعارها را همان گروه‌های فشار سر داده بودند و هدفشان هم این بود که به خامنه‌ای بفهمانند اگر از اهداف آنها حمایت نکند به همین شکل در خیابان‌های تهران سکه یک پولش خواهند کرد. آنها خوب می‌دانند که این کار را با استفاده از جو عمومی و عدم مقبولیت مردمی خامنه‌ای خیلی راحت‌تر چنین کاری علیه خاتمی می‌توانند سازمان بدهند. چون در مورد خاتمی با مقاومت مردم روبرو خواهند شد، اما در مورد خامنه‌ای وضع اینطور نیست، کافی است دست خود این نیروهای فشار و اهرم‌های پشت صحنه در کار باشد!

حتی گزارش این شعارها در مطبوعات داخل کشور هم با ایماء و اشاره منتشر شد. از طرف دیگر می‌خواستند به او نشان بدهند که اگر با کودتا مخالفت کند، این سیلی که راه افتاده او را هم با خودش خواهد برد و آنها تنها نیروی حمایت‌کننده از رهبر هستند و به همین دلیل باید رهبر با آنها بماند.

س: منظورتان گروه بقول عزت‌الله سبحانی "محفلی" هاست؟ موفته اسلامی است؟

راه توده: اینها همه با هم و در اتحاد با هم عمل کردند. شاید یکبار فرصتی دست داد تا در باره این گروه‌ها و ریشه‌های آنها دقیق‌تر با هم گفتگو کنیم. درباره رهبران موفته اسلامی، فدائیان اسلام. البته این فدائیان اسلام هم دو تا سه شاخه‌اند. یک شاخه به آیت‌الله خلجالی نزدیک است و شاخه دیگرش به موفته اسلامی، که حالا همین شاخه نزدیک به موفته اعلامیه "فدائیان اسلام ناب محمدی" را صادر می‌کند و بی‌پروا می‌گوید که در قتل‌ها دست داشته است! درباره شورای مرکزی اولیه حزب جمهوری اسلامی که بخشی از همین رهبری موفته اسلامی و فدائیان اسلام در آن حضور داشتند و سرانجام هم با انشعاب، باعث انحلال حزب جمهوری اسلامی شدند. با همین انشعاب، آنها توانستند سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را منحل کنند و حکمش را هم از آیت‌الله خمینی بگیرند.

پارو کرده، ناممکن است، حالا زیر هر شعار و پوششی هم باشد. از جمله زیر خیمه اسلام و مذهب.

توازن جدید نیروها، حداقل این سیستم سرمایه داری را نمی‌پذیرد و این در حالی است که خواست‌های اقتصادی بسیار رادیکالی هم در جنبش حضور و وجود بسیار جدی دارد.

بنابراین، تحولی که در ایران جریان دارد و ما با آن روبرو هستیم، به این اندازه عظیم است. جنبش کنونی مردم ایران، در برابر چنین تحول بزرگی قرار دارد. بپذیریم که تحولی به این عظیمی، طبعاً به این آسانی‌ها هم انجام نخواهد شد و با فراز و نشیب‌ها و مقاومت‌های جدی‌تری هم همراه خواهد شد.

وقتی ما به این زیربنای جنبش توجه داشته باشیم، آنوقت برایمان جابجائی مهره‌ها اینقدر اهمیت پیدا نمی‌کند که مبنای تحلیل و ارزیابی‌هایمان قرار گیرد، که مثلاً این آقای رفسنجانی است که جلو آمده و یا آن یکی کارگزاران است و یا این یکی آقای کرباسچی است که به زندان رفته و یا فردا آزاد خواهد شد. اساس و اصل تحول و زیر بنای تحول خیلی بزرگ‌تر و عظیم‌تر است و ما باید مدام به آن فکر کنیم و اطلاعات خودمان را نسبت به آن قوی‌تر و کامل‌تر کنیم.

به همین دلیل باید دید که این نوع جابجائی‌ها و فعل و انفعالات برای کدام تغییرات زیربنائی در اساس حاکمیت است و این کارگزاران و نمایندگان سیاسی که خیز بر می‌دارند تا وارد صحنه شوند و یا به صحنه بازگردند می‌خواهند کدام سیستم اقتصادی-اجتماعی را نمایندگی کنند؟ در خدمت کدام طبقه اجتماعی و اقشار و متحدان آن هستند و می‌خواهند عمل کنند. جنبش مردم آنها را می‌پذیرد؟ جامعه تسلط این نظام اقتصادی را درست می‌پذیرد؟

از نظر ما، استنباط کلی آنست که دیگر ادامه حاکمیت سرمایه‌داری تجارت و غارتگری و دلالتی در ایران ممکن نیست و بتدریج سرمایه‌داری تولیدی می‌خواهد جای خالی خود را در حاکمیت پر کند.

اوضاع جهانی و اوضاع منطقه و در راس آن اوضاع داخل ایران، سقوط قیمت نفت، فقر وسیع، بیکاری وسیع و یک سلسله عوامل دیگر نشان می‌دهد که رویای تبدیل ایران به تجارتخانه منطقه، که رسماً توسط همین آقای عسکراولادی در آستانه انتخابات مجلس پنجم و انتخابات ریاست جمهوری مطرح شد و ما هم در راه توده، همان زمان منعکس کردیم، رویائی است برباد رفته! بنابراین وقتی تجارت دیگر نمی‌تواند سیستم مسلط اقتصادی در کشور باشد، چگونه نمایندگان سیاسی آن که همین رهبران مولفه اسلامی و متحدان نزدیک آنها در انجمن اسلامی مهندسان و یا اتاق بازرگانی و شورای اصناف باشند، می‌توانند در حاکمیت باقی بمانند؟ وقتی اساس آن سیستم دیگر امکان ادامه حیات ندارد، پس نمایندگان سیاسی آن هم امکان ادامه حیات سیاسی در حاکمیت ندارند.

حالا می‌ماند جریان و نمایندگان سیاسی جدیدی که برای پر کردن جای خالی نمایندگان سیاسی سرمایه داری تجاری-بازار خیز برداشته‌اند. آنها کدام پایگاه طبقاتی و اقتصادی را دارند؟ جنبش آنها را می‌پذیرد و یا خواست‌های اقتصادی و سیاسی جنبش فراتر از این حرف‌هاست و این نمایندگان نیز، حتی اگر در حاکمیت برای خودشان جای محکم‌تری هم پیدا کنند، این جا و مکان موقت خواهد بود.

باز هم پاسخ این سؤال باز می‌گردد به عمق جنبش، به آگاهی جنبش، به سازمان یابی جنبش و به همراه نشدن جنبش و پیش رفتن آن. فعال کارگزاران سازندگی و یا همین افراد دور و بر آقای رفسنجانی می‌خواهند بعنوان نمایندگان بینابینی سرمایه داری تولیدی و سرمایه‌داری تجاری جای خودشان را در حاکمیت محکم کنند و حتی گسترش بدهند. اما این نهایت سادگی یک سیاستمدار است که نداند کفه سنگین ترازویی که چشمش را به آن دوخته، متمایل به چپ است. بنابراین اگر عاقل باشد باید متمایل به این کفه ترازو عمل کند و نه متمایل به آن کفه‌ای که روز به روز بیشتر سبک می‌شود!

در همینجاست که باید به یک مسئله بسیار مهم دیگر توجه کرد. مسئله‌ای که در یورش‌های بی‌وقفه تبلیغاتی علیه باصلاح خط سوم و نهضت آزادی در جمهوری اسلامی شاهدیم و بنظر ما در آینده تشدید هم خواهد شد. مسئله اینست که این آقایان کارگزاران که می‌خواهند سرمایه‌داری تولیدی را نمایندگی سیاسی کنند، رقیب بزرگی بنام نهضت آزادی دارند، که اتفاقاً

مشورت کنیم، چون اگر میرحسین موسوی رئیس جمهور شود، اقتصاد ما خراب می‌شود. اقتصاد آقایان هم یعنی اقتصاد بازار و چپاولگری.

از جمع رهبران حوزه علمیه قم که در همان جلسه حضور داشتند، آیت‌الله مسعودی بعداً نامه سرگشاده‌ای را در اختیار روزنامه سلام گذاشت و در آن فاش کرد که این روحانیون به آیت‌الله یزدی و عسکراولادی گفته بودند، شماها نیامده‌اید با ما مشورت کنید، تصمیم خودتان را در تهران گرفته‌اید و تکلیف ما را هم روشن کرده‌اید و حالا آمده‌اید به ما ابلاغ کنید.

علیرغم این افشاگری‌ها، روحانیت مبارز و مولفه اسلامی در یک اتحاد تنگاتنگ تا پایان انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم پیش رفتند و بزرگترین کارشکنی‌ها را علیه محمد خاتمی هم کردند و البته شکست سنگین و درد آوری هم خوردند! نزدیکی و همکاری مشترک و حتی توطئه مشترک مولفه اسلامی و رهبران جامعه روحانیت مبارز بیش از این نمی‌توانست افشا شود که شد و مرحله جدیدی از شناخت مردم از حاکمیت در جمهوری اسلامی شروع شد!

حالا، در میان این روحانیت مبارز، می‌تواند این اندیشه هم بوجود آمده باشد، که ادامه اتحاد با مولفه اسلامی به سقوط کامل آبرو و اعتبار روحانیون عضو این جامعه تمام خواهد شد. اینها می‌بینند که مولفه سرگرم انواع طرح‌های کودتائی است و هیچ تضمینی هم وجود ندارد که در یکی از این توطئه‌ها اگر موفق شود، این روحانیت را هم کنار نکند و یا قربانی نکند تا اقتصادش را به قول آقای عسکراولادی نجات دهد! حتی بساط ولایت و رهبری را هم اگر لازم باشد جمع می‌کنند و بساط ولایت مطلق خودشان را پهن می‌کنند.

ممکن است در روحانیت مبارز، این فکر و این سؤال بصورت جدی مطرح شده باشد، که اینها، یعنی مولفه‌های‌ها، بازاری‌ها و بقول شما "محفلی"‌ها دارند همه چیز را قبضه می‌کنند. این هوشیاری باید بصورت جرقه هم شده در ذهن بعضی از آقایان عضو جامعه روحانیت مبارز بوجود آمده باشد. برخی تصمیمات در رهبری روحانیت مبارز می‌تواند برخاسته از همین مسئله باشد.

مسئله دیگری که شاید بخشی از روحانیت مبارز مجبور است به آن فکر کند، اینست که آیا اقتصاد بحران‌زده ایران باز هم ادامه تسلط سیستم تجاری و غارتگری بازار را تحمل می‌کند؟ حاکمیت یک‌پارچه اقتصاد تجاری در ایران عملی هست؟ ممکن هست؟ این بحران اقتصادی در حال انفجار چنین تسلطی را قبول می‌کند؟ این تسلط دردی را دوا می‌کند؟

س: به نکات واقعا در خور تامل و اندیشه‌ای اشاره کردید. واقعا آیت‌الله مهدوی کنی، بعنوان یک روحانی پراگماتیک وارد صحنه شده‌است؟

شما هم حتما شنیده‌اید که در این روزها زمزمه بازگشت پدرخوانده به صحنه سیاسی ایران است. منظور هاشمی رفسنجانی است که در کتاب خاطرات جدیدش، خود را نه تنها پدرخوانده حزب کارگزاران، بلکه پدرخوانده جمهوری اسلامی معرفی کرده‌است. شما چقدر برای او شانس می‌بینید؟ رئیس مجلس ششم خواهد شد؟ رقیبی نخواهد داشت و یا ندارد؟ برای رهبری جمهوری اسلامی خیز برداشته‌است؟ او می‌آید که کارگزاران را ابزار حکومتی روحانیت مبارز کند و یا متمایل به جناح چپ کابینه محمد خاتمی وارد صحنه خواهد شد؟

جنبش، خواهان جابجائی طبقاتی در ترکیب

حاکمیت است!

راه توده: ابتدا اجازه بدهید من یک توضیح بسیار بسیار ضروری را در اینجا و در همین ارتباط بدهم. آنچه که اکنون در ایران جریان دارد یک جابجائی طبقاتی در حاکمیت جمهوری اسلامی است. این جابجائی اجتناب ناپذیر است و اگر جمهوری اسلامی ظرفیت این جابجائی را نداشته باشد، هم این کار همراه با تحولات بسیار جدی‌تر، در ایران انجام خواهد شد، چرا که در ایران دیکتاتوری سرمایه‌داری تجاری و ولایت مطلقه این قشر عقب مانده نظام سرمایه‌داری که از دل غارتگری و از دل جنگ بیرون آمده، از دل معاملات اسلحه بیرون آمده و پول

راه توده: در حقیقت، نشانه‌هایی از همه این صحبت‌های شما مطرح است. بنظر می‌رسد که آن بخش و در آن جبهه‌ای که مخالف برنامه‌های دولت خاتمی است بحث بر سر یافتن یک سر، یک رهبر، یک لیدر خیلی جدی باشد. در واقع هم که نگاه می‌کنید، کسی در آنسو نیست که اعتباری و نامی داشته باشد. می‌ماند آقای هاشمی رفسنجانی که هنوز حداقل خودش - تصور می‌کند صاحب نفوذ است و در عین قبول نمایندگی سیاسی سرمایه‌داری تجاری، در سرمایه‌داری تولیدی نیز هم سهیم است و هم خود را نماینده این قشر از سرمایه‌داری هم معرفی می‌کند.

البته، ایشان روی حمایت بین المللی هم برای خودش حساب می‌کند، زیرا مبتکر قبول برنامه صندوق بین المللی پول و اجرای برنامه خصوصی سازی و تعدیل اقتصادی بوده و کارگزارانی هم که در اطراف خود جمع کرده در اکثریت خود طرفدار همین برنامه‌اند. ایشان روی حمایت این دو بخش سرمایه‌داری در جمهوری اسلامی برای خود حساب ویژه باز کرده‌است و خود را یگانه سیاستمدار این عرصه می‌داند. اما همانطور که گفتیم، در اینجا و در این عرصه نمایندگان دیگری هم وجود دارند که اعتبارشان بیشتر از کارگزاران و آقای رفسنجانی است. منظورم بخشی از ملیون، نهضت آزادی و طیف‌هایی در این جمع است. اینها بیش از رفسنجانی و کارگزاران متمایل به فاصله‌گیری از سرمایه‌داری تجاری و بازار هستند و در عرصه سیاسی و آزادی‌ها نیز فضای وسیع‌ترین را می‌گویند که می‌پذیرند. اما، این همه آن آرایش سیاسی و طبقاتی که ما معتقدیم در جامعه امروز ایران وجود دارد نیست.

جنبش کنونی در عین آزادی‌خواهی، دارای خواست‌های بسیار جدی اقتصادی است و از این نظر، همانطور که ما بارها مطرح کرده‌ایم، جنبش کنونی رادیکال و متمایل به چپ است. به غارتگری می‌خواهد پایان بدهد، از چپاول ثروت عمومی می‌خواهد جلوگیری کند، تقسیم ثروت ملی را می‌خواهد، وضع کنونی و این چپاول و ثروت اندوزی بین مقامات حکومتی و وابستگان به آنها را با شعارها و خواست‌های ابتدای انقلاب مقایسه می‌کند. این در عرصه داخلی است.

در عرصه خارجی هم شما اطلاع دارید که در بسیاری از کشورهای جهان سوم و کشورهای نظیر ایران، که برنامه های صندوق بین المللی پول را تحت عنوانی مشابه "تعدیل اقتصادی" در جمهوری اسلامی پیاده کرده‌اند، الان با اعتراض‌ها و خشم وسیع مردم کشورشان روبرو هستند. شما نه تنها در کشورهای آمریکا لاتین شاهد عواقب اجرای این برنامه هستید، بلکه در اندونزی می‌بینید که بعد از سرنگونی رژیم دیکتاتوری ژنرال سوهارتو، اکنون کار به جنگ‌ها و برخوردهای استقلال طلبانه منجر شده‌است. در کشورهای آسیای جنوب شرقی بحران‌های اقتصادی، سقوط ارزش پول، راکد ماندن بورس‌ها همگی ناشی از عوارض همین برنامه‌است. در همین همسایگی خودمان، شما حتما شنیده‌اید که در این روزها در پاکستان اعتصابات و اعتراض‌های وسیع نسبت به اجرای برنامه صندوق بین المللی پول شروع شده و احتمال سقوط دولت نواز شریف را حدس می‌زنند. عین همان حادثه‌ای که در اسلام شهر خودمان اتفاق افتاد و می‌رفت تا به یک حریق بزرگ در تهران ختم شود.

جالب است که در جریان انتشار اخبار و گزارش‌های مربوط به جنبش دانشجویی و حوادث تیرماه گذشته، مطبوعات جرات پیدا کردند و نوشتند که قیام مردم اسلام شهر را دولت هاشمی رفسنجانی با قبول ننگ تحمیل تلفات سنگین به مردم گرسنه، توانست تحت کنترل درآورد و سرکوب کند. مطبوعات این واقعیات را در مقایسه با عمل دولت خاتمی در کنترل شورش روز ۲۴ تیرماه، با سرکوب خونین مردم اسلام شهر توسط دولت ائتلافی کارگزاران برنامه تعدیل اقتصادی و همین موتلفه اسلامی و روحانیت مبارز نوشتند.

جالب است که در اسلام شهر هم، مثل همین رویداد جاری پاکستان، مردم در اعتراض به گران شدن نرخ بلیت اتوبوس‌ها ریختند توی خیابان و به طرف مرکز تهران به حرکت درآمدند. این گرانی‌ها و گران کردن‌ها و قطع سوبسیدها همگی از دستورات صندوق بین المللی و بخشی از برنامه تعدیل اقتصادی است.

این نهضت آزادی خوشنام‌تر از کارگزاران است، آلودگی حکومتی ندارد، مهر مجری ادامه جنگ و سردار جنگی را بر پیشانی ندارد، مهر ۴۰ میلیارد دلار قرضه خارجی را بر پیشانی ندارد. و از همه مهمتر اینکه احتمالاً مردم قبول دارند که اینها مفهوم آزادی‌ها را و مخالفت با قید و بندهای ارتجاع مذهبی را بیشتر از کارگزاران می‌فهمند و به آن بهاء می‌دهند.

همین است که ما این روزها شاهد صف آرائی‌های جدید هستیم، مهره‌ها جابجا می‌شوند، متحدین جابجا می‌شوند، اتحادهای جدید شکل می‌گیرد. بخشی از حملاتی که به روزنامه‌های جامعه، توس و نشاط شد و یا سخنرانی‌های تهدید آمیزی که فرمانده سپاه پاسداران در باره جریان و خط سوم کرد در همین نکته نهفته‌است. آنها خط اول را همین جبهه ارتجاع-بازار می‌دانند، خط دوم را جریان کارگزاران و بخش بسیار اندکی از اصطلاح طلبان مذهبی و خط سوم را جریان نهضت آزادی و طرفداران علی شریعتی و این طیف.

حالا باید دید، سرمایه‌داری تولیدی به کدام یک از این نمایندگان سیاسی اعتماد خواهد کرد، کدام یک از آنها خواهند توانست اعتماد خارجی برای سرمایه‌گذاری در ایران را جلب کنند.

آقایان کارگزاران و افرادی نظیر رفسنجانی سعی دارند پل پیوندی بین تجارت و تولید شوند، چون خودشان هم دستشان در هر دو سیستم سرمایه‌داری تجاری و تولیدی بند است. گوشه چشمی که آنها به موتلفه و روحانیت مبارز دارند به این دلیل است.

به دیکتاتوری سرمایه‌داری تجاری و غارتگران اجتماعی و مافیای مالی در ایران باید خاتمه داد. اگر ولایت فقیه برود، اما این دیکتاتوری بر سر جایش باقی بماند و یا تثبیت شود، هیچ تحول اساسی در ایران روی نداده‌است!

بنابراین می‌بینید که اساس مسئله همان جابجائی طبقاتی در حاکمیت است، که جنبش آن را می‌خواهد. جنبش طرفدار درآوردن ثروت‌باد آورده از چنگ این غارتگران و محدود کردن امکانات دولتی و حاکمیتی آنهاست.

این، ریشه تحول است. حالا اینکه عده زیادی فکر کرده‌اند با جمع کردن بساط ولایت فقیه همه مشکلات حل خواهد شد، در اصل به عمق تحول توجه ندارند، در حالیکه برای نیروهای مترقی این مهم است که این جابجائی مهم در حاکمیت طبقاتی ایران اتفاق بیافتد و اگر بساط ولایت فقیه هم جمع می‌شود با یک چنین تحول کیفی و ریشه‌ای همراه باشد. والا صرف رفتن ولایت فقیه و باقی ماندن دیکتاتوری سرمایه‌داری غارتگر و دلال و تجارت پیشه در حاکمیت، چه دردی را از دردهای مردم ایران درمان می‌کند؟

این همان جابجائی مهمی است که در بسیار از کشورهای جهان با مقاومت‌های خونین همراه شده، با انقلاب همراه شده، حتی با جنگ داخلی همراه شده است و ما امیدواریم و می‌کوشیم که این روند در کشورمان از طریق مسالمت آمیز، به دور از خونریزی و حتی متکی به قانون اساسی همان انقلابی انجام شود، که این غارتگران پشت نقاب آن خودشان را پنهان کرده‌اند و با شعار انقلابی عمل ضد انقلابی انجام می‌دهند.

گذار از این معبر اجتناب ناپذیر است، به هر شکل از اشکال آن! البته، این را تصور نکنید که یک شبه و به دور از انواع بغرنجی‌ها و حادثه آفرینی‌ها طی خواهد شد، باید منتظر حوادث مهم دیگری هم در این روند بود!

س: شما تصور می‌کنید، آماده شدن و یا آماده کردن زمینه برای بازگشت هاشمی رفسنجانی به مجلس در همین زمینه‌است؟ چرا خوئی‌ها را می‌خواهند به حاشیه برانند؟ چه تفاهمی باث فراهم ساختن زمینه برای بازگشت رفسنجانی به مجلس شده‌است؟

خبر شده بودند و یا حتی حدس زده بودند و به همین دلیل شتابزده به جلو فرار کردند.

ما، بعنوان جستجوگران سیاسی موظفیم نقطه چین‌ها را کنار هم بچینیم تا تصویر نزدیک به واقعیت و اصل بدست بیاید.

در اوضاع بسیار بغرنج ایران امروز که لحظه به لحظه حوادث و رویدادها پیش می‌آید چاره‌ای جز این نیست و با همین دقت باید مسائل را پیگیری کرد.

شما می‌دانید که نزدیک‌ترین مشاور محمد خاتمی نیز شخص آقای خوئی‌نی‌هاست. و باز شما می‌دانید که ایشان در زمان حیات آیت‌الله خمینی نایب رئیس اول مجلس بوده، سال‌ها با حکم مستقیم آیت‌الله خمینی دادستان کل کشور بوده، با حکم آیت‌الله خمینی امیرالحجاج کاروان حج بوده و انواع ماموریت‌ها و سمت‌های دیگر.

بنابراین، او شخصیتی است وارد به مسائل مربوط به مجلس و اداره مجلس، وارد به مسائل قضائی و قوانین و با حمایتی که طیف طرفداران دولت، جبهه دوم خرداد و به تعبیر ما "جبهه ضد ارتجاع" از او می‌کنند، اگر کاندیدای نمایندگی مجلس از تهران و یا شهر زادگاهش قزوین شود، قطعاً با رای اول به مجلس خواهد رفت. یقین باید داشت که در تهران، او چندین برابر هاشمی رفسنجانی رای خواهد آورد. بنابراین، بحث بر می‌گردد به تصمیمی که در باره حضور دوباره او در مجلس مطرح بوده‌است.

آنها که در روحانیت مبارز، موفقه اسلامی و کارگزاران سازندگی - به نمایندگی سیاسی از همان دو قشر سرمایه‌داری که برایتان گفتم - بر سر سپردن سکان مجلس بدست هاشمی رفسنجانی تا اینجا با هم تفاهم کرده‌اند، کوشیدند به ترتیب شده فعلاً این رقیب جدی او را از صحنه دور کنند. حضور او در مجلس اسلامی، کار رای‌گیری برای ریاست مجلس را بسیار دشوار می‌کرد. اگر او برای ریاست مجلس ششم هم رای کافی نمی‌آورد، بعنوان لیدر فراکسیون طرفدار تحولات در مجلس می‌توانست و شاید هنوز هم بتوان گفت "می‌تواند" نقش بسیار مهمی ایفاء کند.

شما وزن او را با حجت‌الاسلام مجید انصاری که اکنون فراکسیون مجمع حزب الله و طرفداران دولت را در مجلس رهبری می‌کند و یا آقای مرعشی که فراکسیون کارگزاران سازندگی را رهبری می‌کند، مقایسه کنید تا دقیق‌تر درک شود چرا اینطور شتابزده وارد میدان شدند تا خوئی‌نی‌ها را از میدان دور کنند. البته، هنوز معلوم نیست که آنها موفق شوند، بلکه بحث بر سر تلاشی است که کردند و ما باید بدانیم چرا کردند و هدفشان چه بود.

شما می‌دانید که روزنامه سلام، چنان روزنامه پرتیراژی در داخل کشور نبود، بزرگ‌ترین و پر تیراژترین روزنامه کشور در حال حاضر "صبح‌امروز" است و با فاصله قابل توجهی، بعد از صبح امروز، روزنامه‌های خرداد و نشاط قرار دارند. بنابراین هدف آنها صرفاً بستن روزنامه سلام نبود و ما نباید چنین ارزیابی را قبول کنیم.

هدف آنها درست کردن یک محکومیت جدید برای آقای خوئی‌نی‌ها بود، هر چند که خودشان هم می‌دانستند که هنوز قدرت به زندان بردن امثال او را ندارند.

شما می‌دانید که برای ایشان چند سال پیش هم، همین دادگاه یک محکومیت تعلیقی درست کرده بود و با استناد به همین محکومیت شورای نگهبان صلاحیت وی را برای شرکت در انتخابات مجلس خبرگان رهبری رد کرد. این محکومیت حالا شامل مرور زمان شده بود و شورای نگهبان نمی‌توانست صلاحیت ایشان را برای شرکت در انتخابات مجلس به این آسانی‌ها رد کند. به همین دلیل آقایان به استقبال انتخابات مجلس ششم رفتند و برای هموار کردن راه تصمیم شورای نگهبان فعلاً یک محکومیت جدیدی را برای وی درست کردند تا اگر انتخابات مجلس را هم باختند، جناح پیروز را از داشتن یک سر قوی در مجلس محروم کرده باشند. آنها صلاح نداشتند دست دست کنند و مسئله را بگذارند برای آستانه انتخابات، چون در آن موقع مردم همه می‌فهمیدند ماجرا چیست و کار بسیار دشوار می‌شد. فعلاً محکومیتی را تراشیدند و منتظر می‌مانند تا ببینند چه خواهد شد. در واقع تلاش کردند یک حریف قدر را فعلاً از صحنه دور کنند. البته اینها همه پیش زمینه‌هایی است که اینها فراهم می‌کنند و

در پاکستان هم با اعلام گران شدن مایحتاج عمومی، قطع سوبسیدها و افزایش همین نرخ و سانس نقلیه عمومی اعتصابات و اعتراضات وسیع مردم شروع شده‌است. مردم رسماً و آگاهانه دولت پاکستان را مجری صندوق بین الملل پول اعلام داشته‌اند.

درباره روسیه و جمهوری‌های تازه تاسیس اتحاد شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی، که آنها هم هر کدام به نوعی زیر سیطره بانک جهانی و صندوق بین المللی پول قرار گرفته‌اند، فکر نمی‌کنم لازم باشد من چیزی بگویم، چون فقر و نکبت و فساد و دزدی و رشد مافیا در این کشورها نیاز به توصیف ندارد. آخرین خبر، همین دزدی یلتسین و دخترش و اطرافیان آنها در کاخ کرملین از همین پول‌هایی است که از صندوق بین الملل و بانک جهانی قرض گرفته‌اند و به حساب‌های شخصی خودشان واریز کرده‌اند.

خواست‌های رادیکال جنبش و موقعیت طیف چپ

خب، برگردیم به کشور خودمان. همانطور که گفتم تمام فعل و انفعالات سیاسی-اقتصادی که حاصل جابجائی خیلی جدی در ترکیب طبقاتی و سمت‌گیری اقتصادی جامعه ایران و دولت خاتمی است، در دسته‌بندی‌های موجود بین طرفداران سرمایه‌داری تولیدی و سرمایه‌داری تجاری خلاصه نمی‌شود و همه فعل و انفعالات هم خلاصه نمی‌شود به عقب و جلو شدن نهضت آزادی و یا کارگزاران و موفقه اسلامی.

یک سر بسیار جدی جنبش متمایل به اتخاذ تصمیمات جدی اقتصادی رادیکال است. مسئله آقای خوئی‌نی‌ها از اینجا شروع می‌شود. یعنی شخصیتی که تمام طیف‌های چپ مذهبی که از مجاهدین انقلاب اسلامی شروع می‌شود و به باصلاح چپ جدیدی که روزنامه صبح امروز بلندگوی آنست ختم می‌شود، او را چشم بسته رهبر معنوی و توانای خودشان می‌شناسند. در طیف نواندیشان مذهبی نیز تمایل گسترده‌ای نسبت به ایشان وجود دارد. همین رهبران خانه کارگر، فراکسیون کارگری مجلس، حزب تازه تاسیس کار اسلامی، شوراهای اسلامی کار، بخش رادیکال و با سابقه روحانیت قم و اصفهان نظیر آیت‌الله اردبیلی، آیت‌الله صانعی، آیت‌الله طاهری، آیت‌الله بیات و امثال اینها او را لیدر و رهبر سیاسی توانمند خودشان می‌شناسند. حتی شما اگر نگاه کنید، در میان میلیون ایران هم تمایل توأم با احترامی نسبت به وی وجود دارد. این موقعیت سیاسی را با نفوذ وی در ارگان‌های امنیتی، قضائی و نظامی جمهوری اسلامی در کنار هم بگذارید تا بهتر درک شود، چرا می‌کوشند از ورود به صحنه او جلوگیری کنند. همه هم می‌دانند که در استقلال طلبی سیاسی او جای شک نیست. طرفداران جدی آیت‌الله خمینی هم می‌دانند که او امین و چشم و گوش ویژه آیت‌الله خمینی در زمان حیات او بوده‌است و بعد از احمد خمینی که با اطلاعاتش به زیر خاک فرستاده شد، او مطلع‌ترین فرد در جمهوری اسلامی در باره مهم‌ترین رویدادهای ۲۰ سال اخیر ایران است و اسرار ناگفته‌ای را از شخص آیت‌الله خمینی و بیت او در سینه‌اش دارد. اسراری که شایع است در مجلس خبرگانی که پس از درگذشت آیت‌الله خمینی تشکیل شد و هنگام بحث بر سر جانشینی آیت‌الله گلپایگانی به جای وی و تفاهم نهائی بر سر اعلام رهبری آقای خامنه‌ای، در همان مجلس به آن‌ها اشاره کرده‌است.

بهرحال، می‌خواستم بگویم چرا آقای خوئی‌نی‌ها را می‌خواهند از صحنه دور کنند و این بخش دوم، یعنی بخش رادیکال جنبش را از یک سر و لیدر محروم کنند و استحکامی به موقعیت متزلزل طرفداران و مجریان برنامه تعدیل اقتصادی ببخشند.

اتفاقاً در همین شماره ۸۷ راه‌توده هم ما تا حدود زیادی به این مسئله اشاره کرده‌ایم، اما نه با این جزئیاتی که الان برای شما گفتم.

به مجموعه همین دلائل است، که ما می‌گوئیم اگر آقای خوئی‌نی‌ها هیچ مسئله تازه‌ای در اطرافش مطرح نبود، چندان ضروری هم نبود که با این عجله روزنامه‌اش را ببندد و با قبول یک صحنه آرائی مفتضح بنام دادگاه روحانیت برای او یک محرومیت و محکومیت درست کنند. پس، آقایان از پشت صحنه اطلاع یافته‌بودند، از برخی رایزنی‌ها با

تدارک می‌بینند، مسیر تحولات ممکن است به گونه‌ای طی شود که همه این تدبیرها و توطئه‌ها نقش بر آب شود و همین آقای خوئی‌ها به مجلس هم بروند.

الان شما می‌دانید که یک نیروی بسیار جدی که در انتخابات نقش مهمی هم ایفاء خواهد کرد کارگران و مزدبگیران ایران است. خانه‌کارگر، شوراهای کارگری و حزب کار اسلامی و فراکسیون کارگری مجلس، همه اینها بر سر حمایت از خوئی‌ها اتفاق نظر دارند. این‌ها بخش چپ و رادیکال جنبش محسوب می‌شوند و حالا با تاسیس حزب کار اسلامی که دبیر آن هم آقای ابوالقاسم سرحدی زاده انتخاب شده، این جریان خیلی تاثیر گذارتر و سازمان یافته‌تر می‌تواند مهر خودش را بر پیشانی تحولات بزند.

ضمناً، روزنامه سلام هم در این اواخر و با احتمال بسیار با اطلاع از تدارکات پشت صحنه، لبه تیز حملات خود را متوجه دولت هاشمی رفسنجانی در گذشته و نتایج برنامه تعدیل اقتصادی او کرده بود و این نشان می‌داد که این طیف در مجلس، قطعاً تمایلی به رفسنجانی نشان نخواهند داد. بالاخره شخص رفسنجانی در تصفیه‌های بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی نقش مهمی ایفاء کرده بود و زمینه را برای چرخش اقتصادی به سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول فراهم ساخته بود. او بود که همکاران آیت‌الله خمینی را کنار گذاشت و با سران موتلفه اسلامی و وابستگان به بازار و سرمایه‌داری تجاری دولت ائتلافی تشکیل داد. همه این مسائل مطرح است!

مهاکمه خوئی‌ها، کرشمه‌ای بود برای آمریکا، همپیمان که لغو تعطیل روز ملی شدن نفت، در باغ سبزی بود برای انگلستان!

در این میان نباید فراموش هم بشود که به دادگاه کشیدن موسوی خوئی‌ها، کرشمه‌ای هم برای آمریکا بود. مثل همان در باغ سبزی که با لغو تعطیل روز ملی شدن نفت برای انگلستان آقایان گشودند.

چون موسوی خوئی‌ها، هم از نظر آمریکا و هم از نظر مردم ایران و بویژه نیروهای آرمان خواه مذهبی نماد و سمبل روحانیون و مذهب‌یون مخالف سلطه آمریکا بر ایران است.

البته، ما شاهدیم که روزنامه سلام، در دوران اخیر بدرستی می‌نوشت و طرح می‌کرد که صرف مناسبات با آمریکا به معنی پذیرش سلطه آمریکا نیست و صرف قطع رابطه با آمریکا هم دلیل مبارزه با آمریکا نیست. باید یک مناسبات برابر حقوق و در چارچوب منافع ملی کشورمان با همه کشورهای جهان و از جمله آمریکا داشت و در عین حال اجازه نداد که استقلال کشورمان مانند گذشته پایمال شود!

ما، توطئه بستن سلام و مهاکمه آقای خوئی‌ها را اینطور می‌بینیم و در شماره ۸۷ راه‌توده نیز همینگونه با این مسئله برخورد کردیم.

پی: حالا که مهره‌ها را کنار هم می‌چینیم، بیشتر نمایان می‌شود که احتمالاً آقای هاشمی رفسنجانی همانطور که در مجلس چهارم با جناح راست سازش کرد، حالا هم با آیت‌الله مهدوی کنی کنار آمده تا به صحنه باز گردد.

راه‌توده: بهر حال، همه این احتمالات امروز مطرح است اما قطعی نیست، زیرا باید دید سیر تحولات چگونه پیش خواهد رفت. یک وقت دیدید که فرد دیگری در این طرف قرار گرفت که خوش سابقه‌تر باشد. شاید تصمیم گرفتند رفسنجانی را برای آینده ذخیره کنند، شاید خودش بازگشت به مجلس را در شأن خودش ندید. همین است که ما می‌گوییم جابجائی

چهره‌ها آنقدر مهم نیست که اصل مسئله مهم است. اما درباره کنار آمدن هاشمی رفسنجانی با آیت‌الله مهدوی کنی که گفتید، زمینه‌های این تفاهم بین این دو روحانی اهل سیاست را باید در گذشته هم جستجو کرد. شما باید بخاطر داشته باشید که آیت‌الله کنی شاید یگانه روحانی صاحب نفوذ در جامعه روحانیت مبارز بود که در ماه‌های پایانی دولت هاشمی رفسنجانی و علیرغم اینکه رهبر به توصیه و خواست موتلفه اسلامی و رهبری وقت روحانیت مبارز با تجدید نظر در قانون اساسی و هموار کردن راه دوره سوم ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی مخالفت کرد، همین آیت‌الله مهدوی کنی در یک مصاحبه که فکر می‌کنم در مشهد با او انجام شد و یا در مشهد به یک مناسبتی اظهار نظر کرده بود، گفته بود بهتر است آقای رفسنجانی برای دوره سوم هم در ریاست جمهوری بماند!

به این ترتیب، می‌توان این ارزیابی شما را نزدیک به واقعیت تلقی کرد که بازگشت آیت‌الله کنی بر راس روحانیت مبارز با پا درمیانی هاشمی رفسنجانی انجام شده باشد، چون بهر حال او و آقای خامنه‌ای از رهبران و پایه گذاران روحانیت مبارز هستند.

هم‌چنین طرح بازگشت آقای هاشمی رفسنجانی به مجلس نیز اگر تحقق پیدا کند و دستخوش تغییر نظرات و پیش‌بینی‌های جدید نشود، که از نظر ما احتمالش هم کم نیست، باید با نوعی هماهنگی بین این دو روحانی، یعنی آیت‌الله کنی و هاشمی رفسنجانی صورت گرفته باشد که ریشه‌هایی نیز در گذشته‌ها و در مقاطعی دارد که یک نمونه‌اش را در رابطه با تغییر قانون اساسی و تجدید دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی برایتان گفتم. بالاخره آیت‌الله کنی در اعتراض به نظرات ناطق نوری برای تبدیل روحانیت مبارز به یک حزب سیاسی از رهبری روحانیت مبارز کنار رفته بود و این را در نامه‌ای که در لندن نوشت و منتشر کرد و در مصاحبه‌ای که در تهران هم انجام داد آن را گفت. اختلاف هم آن زمان با ناطق نوری بر سر این بود که آیت‌الله کنی با چهره حزبی پیدا کردن روحانیت مبارز مخالف بوده‌است و ناطق نوری موافق این حرکت سیاسی-حزبی در روحانیت مبارز بوده‌است. بالاخره باید این اختلاف به سود آقای کنی حل شده باشد که او رهبری روحانیت مبارز را یکبار دیگر قبول کرده‌است.

البته من امیدوارم در یک فرصت دیگر بتوان دقیق‌تر و مستندتر به این مسائل بازگشت. مثلاً وقتی از اختلاف نظر مهدوی کنی و ناطق نوری برای تبدیل روحانیت مبارز و یا جلوگیری از تبدیل شدن این جمعیت به یک حزب سیاسی صحبت می‌شود، این نیست که مثلاً جامعه روحانیت مبارز قرار بوده تبدیل به "حزب روحانیت مبارز" شود. خیر! مسئله در آن زمان این بوده که موتلفه اسلامی در روحانیت مبارز نفوذ جدی کرده و آن را به دنباله‌رو خود تبدیل کرده بود و از این طریق و با به ریاست جمهوری رساندن ناطق نوری، دبیرکل وقت روحانیت مبارز، که تابع مطلق موتلفه اسلامی است، قصد قبضه قدرت را داشته است، و ظاهراً آیت‌الله کنی با این پیروی و سپردن سکان رهبری روحانیت مبارز به فردی که دنباله‌رو موتلفه باشد و با تبدیل روحانیت مبارز به زنگوله موتلفه اسلامی مخالفت بوده‌است. به این ترتیب، باید منتظر فاصله‌گیری باز هم بیشتر روحانیت مبارز از موتلفه اسلامی بود. یعنی، تضعیف موقعیت سرمایه‌داری تجاری، بازار و سیستم دلالی در حاکمیت!

پی: بسیاری از داده‌ها وجود دارد، اما وقتی شما آنها را کنار هم می‌چینید این داده‌ها به تحلیلی می‌انجامد و تاریکی‌هایی را روشن می‌کند که آن داده‌ها تازه مفهوم واقعی خودشان را پیدا می‌کنند.

بعد از حوادث ۲۴ تیرماه و یورش به تحصن دانشجویان و شورش‌های شهری، یک حالت "کوما" در مهاجرت پیدا شده، در حالیکه در آن روزها هیجان خاص و موقتی در مهاجرت بوجود آمده بود. نکند که ما خوش بینی‌هایی را روی میز سبز تفکرانمان قرار داده بودیم. شما چطور ارزیابی می‌کنید؟ آیا با حوادثی که در پایان تحصن دانشجویان پیش آمد ماموریت آقای خاتمی هم به پایان رسید؟ آیا همانطور که رادیکال‌های راست توانست ابتکار عمل را در روز ۲۴ تیرماه بگیرد و جنبش را به انحراف بکشند، رادیکال‌های چپ هم در بوجود آمدن حوادث ۲۴ تیرماه نقش داشت؟ بازی تمام شده و یا باید منتظر تحولات آینده بود؟

راه توده: اجازه بدهید که من یکبار دیگر مسئله اهمیت واژه‌ها و اصطلاحات را یادآوری کنم، چون اگر این کلید را در اختیار نداشته باشیم، نمی‌توانیم درهای بسته را به روی خودمان و به روی ذهنمان باز نکنیم. این اصطلاح چپ رادیکال و راست رادیکال که مطرح می‌کنید، مغشوش و نامفهوم است. ما اگر می‌خواهیم درباره گروه‌های فشار حرف بزنیم باید دقیقاً اصطلاحی را درباره آنها به کار ببریم که هویت واقعی آنها را برساند. اگر درباره ماجراجویان روز ۲۳ تیر و ۲۴ تیر ما می‌خواهیم حرف بزنیم، باید همینطور عمل کنیم.

نه این ماجراجوها راست رادیکالند و یا چپ رادیکال و نه آن گروه‌های فشار در این اصطلاحات تعریف می‌شوند. مثل همان اصطلاحاتی که درباره راست سنتی، انحصارطلبان، تمامیت خواهان بکار می‌برند و بالاخره هم معلوم نمی‌شود که منظور چیست؟ اگر منظور ارتجاع مذهبی است، باید گفت. اگر منظور سرمایه‌داری بازاری است، سرمایه‌داری دلالی و یا هر چیز دیگری است، باید مستقیماً و راساً همان را گفت.

درباره حوادث دانشگاه، ما نام کسانی را که به تظاهرات خیابانی تن دادند، دانشجویان ماجراجو و کم تجربه می‌گذاریم. نام انصار حزب الله و گروه‌های فشار هم قطعاً چپ نیست. چه از نوع رادیکال آن و چه غیر رادیکال آن.

اینها گروه‌هایی هستند که جبهه ارتجاع-بازار سازمان داده و بعنوان ابزار خودش از آنها استفاده می‌کند. البته شعارهایی هم سر می‌دهند که به ظاهر چپ است، اما در حقیقت هیچ ارتباطی با چپ ندارد. تابلوی تمام نمای این رنگ و لعاب و این باصطلاح چپ همان جنجال‌هایی است که روزنامه کیهان تهران به پا می‌کند و مثلاً با ثروت‌های بادآورده مخالفت می‌کند و یا با مناسبات عادی با امریکا مخالفت می‌کند. در خیابان‌ها هم همین گروه‌ها با آتش زدن پرچم امریکا و فریاد "سلمان رشد اعدام باید گردد" و یا "کرباسچی اعدام باید گردد" مثلاً شعار انقلابی می‌دهند و عمل انقلابی می‌کنند. اما هیچ کدام از اینها نیست. آنها ابزار دست سرمایه‌داری تجاری و ارتجاع مذهبی‌اند. به همین سادگی و صراحت. با پرچم آتش زدن، اما زیر بلیت صندوق بین‌المللی رفتن، کسی ضد امپریالیست نمی‌شود؛ با کشتن سلمان رشدی، کسی عمل انقلابی مرتکب نمی‌شود. کشتن سلمان رشدی برای مردم غارت شده ایران توسط سازمان دهندگان همین گروه‌های فشار نان و آب نمی‌شود. اینها حقه بازی است و برای جلوگیری از تکرار شعارهای واقعی، این شعارها را به میدان کشیده‌اند.

رهبران همین گروه‌های فشار مثل الله کرم، دهنمکی، حاج بخشی، یکی‌شان چندین شرکت توریست بیار و توریست ببر دارد، یکی‌شان چند گاوداری بزرگ در شهریار و کرج دارد و خلاصه همه شان به یک نوع وابسته به بازارند. سازمان دهندگان و هدایت‌کنندگان آنها هم در حوزه‌های مذهبی، در پست‌های کلیدی انتظامی و قضائی و بعنوان نمایندگان ولی فقیه نشست‌اند و یا در راس مافیای بازار قرار دارند.

ما باید ببینیم چه نیازی غارتگران و ارتجاع مذهبی را وادار کرده‌است تا این نیروها را با این شعارها به میدان بکشد.

سابقه گروه‌های فشار در ایران

شما می‌دانید که نیروهای فشار در تاریخ ایران کم سابقه نیستند. در همان سال‌های ۳۰ تا ۳۲ از این دارو دسته‌ها زیاد بودند، در سال ۱۳۲۷ بودند، در طول جنگ دوم و به تقلید از فاشیست‌ها بودند، بعد از جنگ هم بودند. همین دارو دسته "سومکا"، ترکیب اولیه پان ایرانیست‌ها و انواع گروه‌های اوباش و چاقوکش، چماقدار و قمه کش وجود داشتند و در خدمت دربار و مالکین بزرگ همین کارهایی را می‌کردند که امروز انصار حزب الله می‌کنند. منتهی در گذشته رهبران آنها امثال مصطفی زاغی، امیر مویور، هفت کچلان، امیریکائی، احسان موجدی، شعبان جعفری و این قبیل آدم‌ها بودند، حالا با ظاهر مذهبی و ریش و پشم زیاد امثال حاج بخشی و الله کرم و دهنمکی‌اند. آنها فحش خواهر و مادر مثل نقل و نبات در دهانشان بود و با همین ناسزاها به مردم، به اجتماعات و به متینگ‌ها حمله می‌کردند، این جدیدی‌ها با شعار "یا حسین" و "یا حسن" دانشجویها را از بالا ساختمان خوابگاه

پائین می‌اندازند و با چوب و چاقو به اجتماعات حمله می‌کنند. هر دو یک کار می‌کردند و می‌کنند و یک هدف داشتند و دارند و نحوه سازماندهی و حامیان دولتی‌شان مشابه بوده و هست.

می‌خواهم بگویم گروه‌های فشار چیز جدیدی نیستند. حتی در همان سال‌های قبل از کودتا هم دارو دسته نواب صفوی و حاج عراقی و رمضان یخی همین کارها را می‌کردند. شما مراجعه کنید به کتاب تاریخ "رسول مهربان" و کتاب‌های تاریخی زنده یاد سرهنگ نجاتی، از این نمونه‌ها بسیار پیدا می‌کنید. حتی رجوع به کتاب خاطرات حاج عراقی و بقول آقایان مذهبی‌ها، "تورق" کتاب خاطرات حاج عراقی هم نمونه‌های قابل استنادی را در دسترس شما و شنوندگانتان می‌گذارد. من اتفاقاً به شما توصیه می‌کنم این کتاب خاطرات حاج عراقی را بخوانید. او شاید ساده‌ترین و بی‌شیله پیله‌ترین عضو رهبری موفته اسلامی بود که خیلی هم زود، همان اول پیروزی انقلاب ترورش کردند. اگر زنده مانده بود، با احتمال زیاد رهبری موفته به عسکراولادی و اسدالله لاجوردی نمی‌رسید. می‌دانید که ابتدا او را مسئول زندان‌ها کرده بودند، نه اسدالله لاجوردی را. و باز می‌دانید که او خیلی بیش از بقیه رهبران موفته به آیت‌الله خمینی نزدیک بود. همین حاج عراقی در این کتاب خاطراتش چیزهایی را تعریف می‌کند که با خواندن آن، ریشه‌های گروه‌های فشار امروز را می‌توانید پیدا کنید.

بهرحال، می‌خواستم بگویم که این گروه‌های فشار هیچ ارتباطی با چپ رادیکال و یا غیر رادیکال ندارند. اما حتماً و قطعاً باید بدانیم چرا آنها با شعار اعدام سلمان رشد، شعار مبارزه با ثروت‌های باد آورده به میدان می‌آیند. ضمناً درباره همین ثروت‌های باد آورده، ما بزودی گزارشی را در راه‌توده منتشر خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که شعار دهندگان مبارزه با ثروت‌های باد آورده، یعنی همین سعید امامی، همین حسین شریعتمداری، مدیرمسئول کیهان و علی رازینی، رئیس سابق دادگستری تهران که کنارش گذاشته‌اند، اما هم‌چنان در قوه قضائیه هست و در دادگاه ویژه روحانیت همه کاره‌است، چه جنایات و دزدی‌هایی زیر همین شعار کرده‌اند.

درباره دلیل باصطلاح چپ‌نمائی عوام فریبانه گروه‌های فشار و نشریاتی مثل کیهان و جبهه و لئارات باید به این نکته بسیار اساسی توجه داشته باشیم که در ایران میلیون‌ها زن و مرد و جوان به جبهه جنگ با عراق رفته‌اند. آنها بعنوان یک فریضه دینی و حتی برای ثواب به جبهه رفته‌اند. کشته نشده‌اند، معلول هم نشده‌اند، سه ماه، یکسال، ۶ ماه در جبهه بوده‌اند و برگشته‌اند به شهر و روستاهایشان. حکومت به نگهداشتن این نیرو در پشت سر خودش احتیاج دارد. منظورم همین جبهه ارتجاع-بازار است که شعار انقلابی می‌دهد، اما عمل ضد انقلابی می‌کند.

همین جبهه، این گروه‌های فشار را به نوعی سازمان داده و تبلیغاتی را برای آنها می‌کند که گویای آنها سخنگویان این نیروی چند میلیونی به جبهه رفته‌اند.

من یک مثال برای شما بزنم. البته شاید وقت هم نباشد اما بهرحال کوتاه برایتان می‌گویم.

شما می‌دانید، بعد از اینکه در افغانستان حکومت داوود سقوط کرد و دولت چپ به رهبری نور محمد ترکی تشکیل شد، بعد از چند ماه یک کودتای درون حکومتی انجام شد. این کودتا را یکی از رهبران جدید حزب و دولت افغانستان، بنام "حفیظ‌الله امین" رهبری و هدایت کرد و بعد از کشته شدن و یا در واقع خفه کردن نورمحمد ترکی با بالشتک، در اتاق خوابش، همین فرد قدرت را بدست گرفت. می‌گفتند که تحصیل کرده امریکا بوده و بعد از تشکیل دولت چپ به افغانستان رفته بود.

بهرحال، این آقا که از همان ابتدا مظنون بود به ارتباط با امریکائی‌ها در پاکستان و با دولت عربستان سعودی، دستور داده بود تمام کرکره مغازه‌های شهر کابل را رنگ قرمز کرده بودند تا خیلی انقلابی شود. انقلاب را خلاصه کرده بود در رنگ قرمز و عمل را خلاصه کرده بود در زد و بند با پاکستان و عربستان سعودی. البته همین رنگ کردن در و دیوار شهر، خیلی هم نیروهای مذهبی و مردم مذهبی را تحریک کرده بود.

این که در مغازه سرخ باشد یا سیاه و یا سبز هیچ چیز را حل نمی‌کند و نان و آب هم نمی‌شود. درست مثل کشتن سلمان رشدی که نان

و آب برای مردم ما نمی‌شود، و یا آتش زدن پرچم امریکا که ننگ رفتن زیر بار قرض صندوق بین المللی را پاک نمی‌کند.

حفیظ الله امین پشت رنگ قرمز پنهان شده بود و سرگرم زد و بند با عربستان و پاکستان شده بود، و این آقایان خودمان هم پشت شعار "اعدام سلمان رشدی" و آتش زدن پرچم امریکا پنهان شده‌اند و به انواع زدوبندهای ضد ملی مشغولند و آرمان‌ها و دستاوردهای انقلاب ۵۷ را لگد کوب می‌کنند.

این نوع اعمال شناخته شده‌است. مثل همین ژست‌های سوپر انقلابی که سعید امامی می‌گرفته و حالا و حسین شریعتمداری و حسین الله کرم می‌گیرند، اما در خدمت راست عمل می‌کنند. برنامه هویت می‌سازند و فرهنگ ملی و کهن سرزمین ما را به مستخره می‌گیرند و ریشه‌های مردم ما را سعی می‌کنند از زمین بیرون بکشند و نامش را می‌گذارند عمل انقلابی. همین دارو دسته‌ها در جمهوری اسلامی بزرگترین جنایات و خیانت‌های ملی را سازمان داده‌اند!

حالا ما چطور می‌توانیم اصطلاح چپ رادیکال و یا راست رادیکال را درباره این جریان‌ها به کار ببریم؟

بنابراین، اینها نیروهای فشاری هستند که در خدمت جبهه ارتجاع-بازار سازمان داده شده‌اند و برای دفاع از حاکمیت مافیای مالی-غارگری و بازار به میدان آورده می‌شوند. شعارهایشان هم تنها برای فریب آن نیروی عظیم به جبهه رفته و به خاک سیاه نشسته داده می‌شود. ماجرا به همین سادگی است!

س: یعنی شما می‌خواهید بگوئید متلفه اسلامی ستاره دنباله‌داری است، که تمام این جریان‌ها وابسته به مهدی نصیری، حسین شریعتمداری، کیهان، انصار حزب الله، سعید امامی، و همه اینها دنباله‌های آن هستند، اما هر کدام نقش خودشان را دارند؟

راه توده: همینطور است! با این توضیح که شما در این منظومه، حتما حجتیه را فراموش نکنید!

• حل "تضاد" در دو مرحله پیش و پس از انقلاب

در انقلاب بهمن ۵۷، حل تضاد وابستگی نیمه استعماری و استبدادی که مانع رشد جامعه ایران بود، در دستور انقلاب قرار داشت. تضادی که برای حل آن، ایران جنبش تناکو و انقلاب مشروطه را پشت سر گذاشته بود و شکست جنبش ملی دهه ۳۰ را تجربه کرده بود. براساس این ارزیابی حزب توده ایران عبور از این مرحله را، مرحله انقلاب ملی-دمکراتیک ارزیابی کرد.

پس از پیروزی انقلاب بهمن و بویژه در دوران کنونی، تحکیم و تثبیت استقلال ملی از طریق ایجاد آن زیربنای اقتصادی-اجتماعی که منافع وسیع‌ترین اقشار و طبقات محروم اجتماعی را تامین کند، وظیفه روز را تشکیل می‌دهد. حل تضادی که اکنون بر سر راه رشد اجتماعی ایران قرار دارد، در مرحله کنونی عبارتست از جایجائی طبقاتی در اقشار از حاکمیت. حل این تضاد، برخلاف تضاد اصلی دوران پیش از انقلاب بهمن ۵۷، هنوز از طریق تغییرات تدریجی ممکن است، اما قطعی نیست. با تغییر تناسب قوا بسود جبهه ضد ارتجاع از یک سو، و تشدید قشریندی در جبهه ارتجاع از سوی دیگر و تحمیل عقب‌نشینی به سرمایه‌داری تجاری تا حد پذیرش موقعیت واقعی خود در حاکمیت، که بسیار محدودتر از موقعیت کنونی است، گذار مسالمت‌آمیز هم‌چنان امکان تحقق دارد.